

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال نهم  
شماره ۱۰۰ - تیر - ۱۳۸۷ - ژوئیه ۲۰۰۸

## دریای مازندران و سیاست ایران

### منافع ممالک پیرامونی و نقش امپریالیست آمریکا

پس از فروپاشی امپراتوری شوروی رژیم جمهوری اسلامی بجای اینکه به منافع ملی ایران فکر کند و در پی آن باشد که از وضعیت ایجاد شده در جهت حفظ تمامیت ارضی ایران و کسب حقوق از دست رفته ایران استفاده کند. اهتمام ورزید که اسلام را به ممالک لامذهب آسیای میانه و قفقاز صادر کند. در حالیکه امپریالیستهای انگلستان و آمریکا و اسرائیل و دول ترکیه و عربستان سعودی در پی کسب نفوذ در منطقه بودند و می خواستند دست ایران را در آنجا کوتاه کنند جمهوری اسلامی به این کشورها قرآن با خط عربی و آخوند با عمامه سیدی صادر می کرد. حماقت جمهوری اسلامی در ضمن در این بود که توجه نداشت در ممالک سنی مذهب آسیای میانه، شیعه ۱۲ امامی بخت کمتری دارد تا و هابیگری عربستان سعودی با آن سرمایه های کلان. تبلیغات مذهبی رژیم ایران در جهت مذهبی کردن ممالک آسیای میانه یک سرمایه گذاری سفیهانه برای عربستان سعودی بود که سیل حجاج آسیائی را برای افزودن به ثروت های شیوخ عرب به مکه جلب نماید و از هم اکنون برای روزی که نفش تمام می شود از پول احمقها به مصداق "تا احمق در جهان است مفلس در نمی ماند" استفاده کند. **کوتاه ... ادامه در صفحه ۲**

### سگ زرد برادر شغال است

دولت اسرائیل یک دولت یهودی است. دولت ایران یک دولت اسلامی شیعه دوازده امامی است. هر دو این دولتها دول مذهبی اند و برای سایر اقلیتهای مذهبی تولید درد سر می کنند. قوانین اساسی در هر دو کشورها بر اساس تلمود و یا قرآن تدوین شده است و خرافات را برای تحمیل مردم و شستشوی مغزی آنها در قوانین کشور داخل کرده اند. اسرائیل خود را یک دولت یهودی می داند، یعنی هویت خویش را بر اساس موازین دین یهود و باورهای به آن تعریف می کند. همین نوع تفسیر از دولت یعنی اینکه حقوق شهروندی که دستاورد بشریت در چندین قرن پیش بوده است زیر پا گذارده می شود و بازگشتی به قعر تاریخ است. دولت در ممالک دموکراتیک و پیشرفته و متمدن بورژوازی دولتی جدا از مذهب و بر اساس حقوق تعریف شده شهروندان در قانون اساسی عمل می کند. البته ناگفته پیداست دولت به مفهوم حکومت همواره محصول مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی بوده و در آینده نیز تا طبقات وجود دارند باقی خواهد ماند ولی قبول این اصل نباید ما را از تحلیل مشخص از شرایط مشخص دور کند و تفاوت های مهم میان دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی، اسرائیل یا دولت دموکراتیک سوئد و نروژ و ... نبینیم.

امسال ۶۰ سال از تاسیس دولت اسرائیل می گذرد. اسرائیل سر پل امپریالیست آمریکا در منطقه ثروتمند و مملو از منابع انرژی خاور میانه و نزدیک است. اسرائیل یک دولت نژاد پرست و فاشیستی است. دولتی است که در منطقه خاورمیانه به تفرقه افکنی، دسیسه چینی، تقنن، تخریب مشغول است. این دولت شاخکهای کسب خبر امپریالیسم در منطقه ... **ادامه در صفحه ۵**

## "سوسیالیسم علمی" و یا لنینیسم

"خشت اول چو نهد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج."

یکی از وظایف کمونیستها و حزب آنها دفاع از پاکیزگی ایدئولوژیک است. ایدئولوژی چراغ حزب است. بیان اهداف راهبردی و آرمانی طبقه کارگر است. احزاب بورژوازی نیز ایدئولوژی خویش را دارند و آن لیبرالیسم بورژوازی است و متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. مجموعه نظریاتی که بهر شکل در توجیه این شیوه تفکر تنظیم و تدوین و بیان می شود تا این نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی را جاودانی جلوه دهد ایدئولوژی این طبقه است. ایدئولوژی این طبقات استثمارگر برای خلع سلاح روحی و فکری طبقات تحت ستم و تقویت جبهه بهره کشان است. ایدئولوژی، اسلحه ای در مبارزه طبقاتی است که توسط آن می توان به تولید انحراف فکری دست زد، گمراهی و دروغ را تبلیغ کرد و انسانها را به دنبال سراب فرستاد. حزب طبقه کارگر باید به طبقه کارگر و انقلابیون کمونیست نشان دهد که برای چه مبارزه می کند و چه می گوید و چه می خواهد و برای این منظور از کدام تفکر ریشه ای و اساسی الهام می گیرد و به این نتایج عملی می رسد. حزب طبقه کارگر برای تحقق یک جامعه سوسیالیستی و تحوّلش به کمونیسم مبارزه می کند. در این جامعه طبقات از بین می رود و اداره جامعه توسط انسانهایی که متعلق به هیچ طبقه ستمگری نیستند صورت می گیرد. در این جامعه دولت بعنوان عامل سرکوب طبقاتی ماهیت سیاسی و ستمگری خویش را از دست می دهد و تنها ارگانی برای اداره امور کشور است. مارکسیسم لنینیسم است، علمی است که ما را به این سمت رهنمون می گرداند. حال اگر کسی به شما برای نیل به مقصد، نشانی عوضی دهد و یا شما را سردرگم کند طبیعتاً هرگز به مقصد نخواهید رسید اگر کسی شما را در یک دور باطل بیافکند هرگز ... **ادامه در صفحه ۶**

## شغال پیشه مازنداران را نگیرد جز سگ

### مازندرانی

"خدایا! خدایا! از عقل ما کم کن و  
به عمر وی بیفز"

مدتها قبل یک دانشجوی دانشگاه از حضرت صاحب الزمان خواهش کرد که روز ظهورش را بعلت مشغله وی که باید خود را برای کنکور دانشگاه آماده کند و در عین حال مایل است در ارتش مهدی خون بریزد بتاخیر اندازد. این جسارت وی منجر به آن شد که در جمهوری اسلامی جنجال بر پا شد و چنین خواهشی را از امام غایب حمل بر توهین به وی تلقی کردند و پوست آن دانشجوی از خدا بی خبر را کنند.

احمدی نژاد بدعت جدیدی نیاورده است. این آیت الله مشکینی بود که صورت نامزدهای مجلس را از نظر صاحب الزمان گذرانده و به تصویب ایشان رسانده بود. این صاحب الزمان حتی در جنگ ایران و عراق فرمانده لشکر ایران بود و چند نفر از آنها را دولت عراق دستگیر کرد و چوب تو آستینشان نمود. از همان بدو انقلاب روحانیت خویش را نمایندگان امام زمان می دانست و می خواست کشور را تا ظهور حضرت اداره کند. آیت الله خمینی را حتی نماینده امام زمان و شماری از آخوندهای بادمجان دور قاب چین حتی خود را امام زمان جا می زدند. مگر همین امام زمان نیست که در چاه جمکران پنهان شده است و برای آخوندها منبع درآمد مادی و "معنوی" به مفهوم رواج خرافات شده است.

البته تا موقعیکه سخنان آقای احمدی نژاد در جمع طلاب مشهد بود و دامنه نفوذش تا حد تحمیل طلاب بود کسی به ایشان اعتراضی نداشت چون ... **ادامه در صفحه ۲**

## به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

**شغال پیشه ...**

این نوع تبلیغات بخشی از مجموعه سیاست رژیم است ولی وقتی کار به بیرون از جلسه طلاب درز و در سیمای جمهوری اسلامی بازتاب یافت صدای جناح مخالف از کرویی گرفته و حتی آیت الله مهدوی کنی نیز بدر آمد و دولت را مورد حمله قرار دادند که وی قصد دارد با به میان کشیدن پای امام زمان به مسایل اقتصادی، ورشکستگی دولت و وجود باندهای مافیائی و گرانی ارزاق و... بی کفایتی دولت را به گردن مدیریت امام زمان بگذارد. در حالیکه سوء مدیریت مربوط به سیاستهای دولت است و نه به سوء مدیریت امام زمان. آنها کار احمدی نژاد را توهین به امام زمان تلقی کرده و وی را مورد هجوم قرار دادند. کرویی گفت: "با این اوصافی که شما از امام زمان می فرمائید عده ای خواهند گفت آقائی که هنوز نیامده مدیریتش این چنین است بعد هم که بیاید چه خواهد شد و این با اعتقادات ما سازگار نیست". کار تکفیر احمدی نژاد بالا گرفت. آنچه تا دیروز مجاز بود و برای تحمیق عمومی لازم بود و از دست همه این حضرات بر می آمد بیکباره ممنوع اعلام گردید. امام زمان را نمی شود منم کرد که بعلت سوء مدیریت کار کشورداری را به بن بست رسانده است. ولی همین امام زمان کسی است که آنقدر ناظر سوء مدیریت و ظلم و تعدی می ماند تا جان مردم به لب رسد و آنگاه سوار بر اسب سفید از راه می رسد و آنقدر آدم می کشد تا زانوهای اسپش در خون غوطه خورد. این امام زمان آدرشش نیز در چاه جمکران است. احمدی نژاد که خودش دست پرورده این آخوندهاست در واکنش به این اظهارات گفت: "مثلا من گفتم مدیریت عالم به دست امام زمان است. یکی گفت این طوری نگو. برنج که چهار هزار تومان می شود، مردم به امام بدبین می شوند. در حالی که مگر مدیریت عالم با خدا نیست؟ ظلم هم هست. اشتباه در تشخیص و اجرای ماست".

احمدی نژاد واقعا حق دارد. نباید از حق گذشت. خدا که خالق عالم است و عالم را مدیریت می کند هم مافیا را تحمل می کند و هم جنایت علیه بشریت و هم جرج بوش و ایهود اولمرت را. خدا بر خلاف ادعای شیعیان عادل نیست ظالم است و به جنایتکاران و کلاشان و کلاهبرداران نظر لطف دارد و حتی این خدای قادر مطلق زورش به شیطان نمی رسد. حال چرا باید آنچه را که در مورد خدا صادق است در مورد بنده خدا که صاحب الزمان باشد صادق نباشد؟ پس نه خدا و نه امام زمان حسن مدیریت ندارند و اطلاق سوء مدیریت به آنها نمی تواند گناه محسوب شود.

ولی در پشت پرده این جنگ مذهبی جنگ سیاسی در جریان است. هر دوی این جناحها می دانند که جنگ خدا با صاحب الزمان، شهر فرنگ آنهاست. دو قدرت بزرگ و پر نفوذ در ایران به جان هم افتاده اند. بورژوازی تجاری و بروکرات ایران در اثر فشارهای تحریم بسیار

تحت فشار است و دنبال راه حلی می گردد تا با آمریکا کنار آید. آنها کنار آمدن با آمریکا را تنها راه نجات جمهوری اسلامی می دانند. بر سر تقسیم غنایم ناشی از ازدیاد بهای نفت، بر سر کنار آمدن با امپریالیستها و پذیرش شرایط آنها در حکومت ایران توافق وجود ندارد. هر جناح جناح دیگری را متهم به دزدی و ارتشاء و فساد مالی می کند. کار به آنجا رسیده است که احمدی نژاد به کنایه ابراز می کند وقتی خواستیم دست مافیا را از قدرت کوتاه کنیم رفسنجانی به دولت ترکمنستان که با آنها روابط حسنه و دوستانه دارد ندا داد تا گاز ایران را قطع کنند و دولت احمدی نژاد را تحت فشار قرار دهند. احمدی نژاد با این ادعایش می گوید که مافیای قدرت در ایران یک نظام پر قدرت، یک دستگاه دولت در دولت است که می تواند بردولتهای خارجی تاثیر بگذارد و حتی با آنها بر ضد دولت رسمی ایران همدست شود.

انتخابات مجلس نشان داد که مبارزه سختی آغاز شده است. مجلس از این ببعد به مرکز درگیریهای لفظی و بدنی بدل خواهد شد. فشار امپریالیستها هر چه بیشتر شود تضادهای حاکمیت که برای بقاء خود تلاش می کند افزوده می گردد. هیچکدام از جناحهای مافیائی حاکمیت نمی توانند به مردم تکیه کنند.

\*\*\*\*\*

**دریای مازندران ...**

بینی آخوندی ضربات هولناکی به منافع ملی ایران در آسیای میانه و قفقاز وارد کرد و این در حالی بود که از نظر تاریخی و فرهنگی ایران بزرگترین بخت را برای ایجاد روابط دوستانه با این ممالک داشت. حضور شرکتهای نفتی انگلیسی و پادرمیانی ترکیه برای حضور اسرائیل و آمریکا تا در سایه آنها دولت ترکیه از نفت بحر خزر که بخشی از آن متعلق به ایران است بهره مند شود، وضعیت سیاسی جدیدی در منطقه ایجاد کرد که نشان می داد آخوندهای خیانتکار و جاهل تا به چه حد در برباد دادن فرصتهای مناسب استادی و هنرمندی بکار برده اند. واقعیت این است که دولت ترکیه که به تنهایی برای این راهزنی اسلامی زورش نمی رسد با دیپلماسی زیرکانه ای بیاری اسرائیل و آمریکا و بند کردن دست آنها در این دزدی بخشی از نفتی را که مطابق قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ از بستر دریای خزر برمی خاست و متعلق به ایران بود و هست و در اثر خیانت سلسله پهلوی بر باد رفته بود در اختیار دشمنان مردم منطقه قرار داد. روحانیت حاکم که تمام وقتش را صرف طهارت و جنابت کرده است و تو گویی در مغز بیمارگونه اش مهمتر از پورنوگرافی امر دیگری وجود ندارد همه فرصتهای طلانی برای استفاده از موقعیتی که در اثر فروپاشی شوروی به کف آمده بود، تا خیانتهای سلسله پهلوی را جبران کند برباد داد و

مجدد مانند خائنین گذشته قرارداد داری را این بار در بحر خزر احیاء نمود و منافع ایران را به امپریالیستها، صهیونیستها و عمالشان در منطقه تقدیم کرد و با بی شرمی صدایش را هم در نمی آورد. نفت ایران توسط سرمایه گذارهای کلان شرکتهای امپریالیستی با فشار اسرائیل از ترکیه به دریای مدیترانه سرازیر شد و در بندر جیبهان در جنوب ترکیه و شمال اسرائیل بارگیری گردید. امروزه از خط لوله باکو-تفلیس-جیبهان سخن می رود که نه تنها از جهت حجم سرمایه گذاری، و تامین امنیت خط انتقال در منطقه اقتصادی نیست، از نقطه نظر ظرفیت لوله های نفت و بارگیری در جیبهان نیز غیر اقتصادی است. بهمین جهت آمریکا تلاش داشت با جلب نظر قزاقستان نفت خویش را از قعر دریای خزر به لوله انتقال نفت باکو-تفلیس-جیبهان متصل کند تا ظرفیت کامل این لوله ها مورد استفاده قرار گیرد. این امر مبارزه سختی را برای حفظ محیط زیست و اکولوژی دریای خزر دامن زد. اکنون سیاست امپریالیستها بر این قرار گرفته است که از نفتکشهای بزرگ برای انتقال نفت خام قزاقستان استفاده کنند. برای این کار طراحی یک مسیر برای نفتکش ها که از بنادر قزاقی کوریک و آکتاو نفت خام حوزه های تنگیز و کاشغان را به باکو می رساند به اتمام رسیده و شرکت های شورون تکزاکو، اگزان موبیل، شل، لوک اوپل و آجیپ در ۲۴ ژانویه ۲۰۰۷ توافق نمودند که روزانه ۵۰۰ هزار بشکه نفت خام را از قزاقستان به آذربایجان حمل نمایند. روسیه و ایران بشدت با این طرح مخالفند و آنرا فشاری به آذربایجان و ترکیه و اسرائیل و آمریکا و انگلستان می دانند. چنانچه آنها موفق نشوند نفت قزاقستان را از طریق باکو به مدیترانه وصل کنند کمر تصمیمات غیر اقتصادی که صرفا بر اساس مصالح سیاسی اتخاذ شده بود خواهد شکست و این امر برای آذربایجان و ترکیه بسیار ناگوار خواهد بود. دولت روسیه از همان موقع شروع کرد نفت قزاقستان را با ساختن لوله های انتقال نفت از طریق روسیه به اروپا منتقل کند و مانع شود که ظرفیت لوله های نفت آذربایجان تامین گردد.

انتقال نفت باکو به ترکیه نتایج سیاسی مهمتری نیز بدنبال داشت. نفوذ ترکیه را در آذربایجان افزایش داد و لگام اقتصاد آذربایجان را به کف گرفت. دولت آذربایجان که از این درآمد نفت متمتع می شد از نظر مالی خویش را تقویت کرده در پی تحریکات بر ضد ایران و جدائی آذربایجان ایران برآمد. عمل ستون پنجم علی اوف در ایران فعال شدند و با پشتوانه مالی جدیدی به میدان آمدند. علی اوف و پسرش الهام خان نه تنها خود را از نظر مالی بستند حمایت سیاسی امپریالیستها و صهیونیستها را نیز بدست آوردند. آذربایجان در عین حال خود را برای حمله به ارمنستان برای بازپس گرفتن قره باغ آماده می کند و در این راه به این درآمد و حمایت اسرائیل... ادامه در صفحه ۳

**سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران**

**دریای مازندران ...**

و ترکیه نیاز دارد. علی اوف در واقع با فروش سهم ایران به امپریالیستها و صهیونیستها وضعیت خویش را نجات داده بود. روسیه نیز در این معامله کلاه سرش می رفت زیرا بر اساس قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بخشی از نفت آذربایجان در عین حال متعلق به روسها نیز می شد. این بود که آنها در بدو امر خود را به احترام به قراردادهای گذشته مقید حس می کردند و از آن دفاع می نمودند ولی بعد از اینکه دیدند که دولت اسلامی ایران موجودی بی عرضه و بی قدرت و بی برنامه و بدون دورنمای سیاسی و راهبردی در آسیای میانه و قفقاز بوده و متحدی غیر قابل اعتماد، ماجراجو، بی ابرو در جهان است که هر روز می تواند بر اساس مصالح اسلام عزیز برنگی در آید، پس از اینکه ضعف سیاسی ایران را در انفراد این رژیم در عرصه جهانی دریافتند، ترجیح دادند منافع خود را در همکاری مشترک با سایر دول جدیدالتاسیس پیرامون دریای خزر بدست بیاورند. روسیه بر اساس قراردادهای گذشته تنها می توانست بر نصف ثروتهای بستر دریا مالکیت داشته باشد که حتی اگر آن را بر همان مبنای گذشته بدست می آورد معلوم نبود بیشتر از منافی باشد که هم اکنون در اتفاق با ممالک همجوار خود بدان دسترسی پیدا کرده است. سهمی که روسیه از این راه بدست می آورد مسلماً بیش از آن چیزی نبود که در پافشاری بر تحقق قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ صاحب آن می شد. امروز وضعی در بحر خزر (دریای مازندران) بوجود آمده است که ایران تنها با دولت آذربایجان درگیر نیست با دولت قزاقستان، ترکمنستان و کنسرنهای بزرگ نفتی، امپریالیستهای آمریکا و انگلستان، ترکیه و اسرائیل نیز درگیری دارد. دست همه این غارتگران را به نحوی در غارت منابع ایران بند کرده اند تا به یغما بردن آن آسانتر شود.

مسلم این است که با توجه به وضعیت نابسامان ایران و تزلزل ممالک پیرامونی بحر خزر و طمع سود جوئی امپریالیستها منطقه بحر خزر بیکی از گره گاه های تضادهای جهان بدل شده است. می توان پیش بینی کرد که دریای خزر مرکز رخدادهای آینده به حساب می آید. دریای خزر به احتمال زیاد یکی از مراکز اصلی منازعات بین المللی در آینده خواهد بود. گذشته بدون استثناء نشان داده است که مناطق دارای منابع معدنی و بویژه انرژی را سرشار از کشاکشند. رقابت بین دول متعدد برای بهره برداری از این منابع و شرایط بی ثبات، عناصر لازم برای جنگ و کشاکش های دراز مدت را فراهم می آورد. و این دورنمای منطقه بحر خزر است. ایران در این عرصه تنها به ناظر منفعل بدل شده است.

**سیاست نظامی کردن دریای خزر توسط امپریالیستها**

ممالک سه گانه ترکمنستان، قزاقستان،

آذربایجان به اشارت آمریکا، انگلیس و اسرائیل مدعی اند که دریای خزر دریای نیست دریا است. بر اساس تعریف جغرافیائی، دریای خزر دریایچه و یا دریای بسته است و نه دریا زیرا به آبهای آزاد جهان راه طبیعی ندارد. تنها از این جهت که بزرگترین دریایچه جهان است نام دریا به آن اطلاق شده است. تفاوت در این تعاریف با توجه به حقوق بین الملل در این است که در دریاهای جهان سایر ممالک جهان نیز می توانند کشتیرانی کرده و نیروی نظامی داشته باشند. ممالک فوق از ترس ایران و روسیه می خواهند قاعده ویژه ای برای دریای خزر بترانند تا در موقع مقتضی نیروهای نظامی امپریالیستها را در این منطقه بیاری طلبند.

آقای علی خرم استاد دانشگاه، کارشناس حقوق بین الملل و مشاور وزارت امور خارجه در میزگرد ایسنا به جنبه سیاسی فوق اشاره کرد و اظهار داشت: "دربارهی اطلاق دریا به خزر و وجاهت قانونی اظهارات و تاکیدیهای برخی سران کشورهای آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان بر تعیین رژیم حقوقی دریای خزر بر اساس کنوانسیون ۱۹۸۲، با اشاره به رودخانه ولگا دن و بیان اینکه ولگا رودخانه شخصی روسیه و تحت مالکیت این کشور است خاطر نشان کرد: "علت این که از میان پنج کشور، سه کشور علاقه مند به دریا عنوان کردن خزر هستند، سیاسی است و کاربرد سیاسی دارد. ایران و روسیه به هیچ وجه نمی خواهند که دریا به خزر اطلاق شود زیرا آثاری که مترتب بر دریا بودن دریای مازندران می شود، در ابتدا شامل تسلط و دسترسی نیروهای خارجی به چنین دریایی است اما ۳ کشور دیگر به دلیل احساس نگرانی به ویژه از سوی روسیه تمایل دارند به نحوی خود را به ابر قدرتی بیرون از منطقه وصل کنند. وی تصریح کرد: "به همین دلیل ترجیح می دهند که خزر دریا باشد تا نیروی نظامی خارجی از راه ولگا دن وارد دریای خزر شود و آنها به نحوی استقلال سیاسی خود را در مقابل روسیه بیشتر حفظ کنند اما از نظر حقوقی با چسب و وصله نمی توان آن جا را دریا کرد. با این که ابعاد دریا را دارد ولیکن شامل قانون دریاها نمی شود."

در پس از حادثه رویارویی ناو ایرانی با دو کشتی آذری در دریای خزر که در حوزه البرز در ۳۱ تیر ۱۳۸۰ و در ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ وقوع یافت. دولت انگلستان در حمایت از شرکتهای نفتی انگلیس ایران را بشدت تهدید کرد. روسها بشدت از این واقعه بیمناک شدند و ویکتور کالوژنی نماینده ویژه روسیه در خزر سفرای ایران و جمهوری آذربایجان در مسکو را به وزارت خارجه دعوت نموده و گفت که تمامی اختلافات در دریای خزر منحصر بایستی از طریق سیاسی و پای میز مذاکره حل شود. آنها می ترسیدند پای دول خارجی در منطقه باز شود. دو روز بعد و در جریان اجلاس سران کشورهای مستقل مشترک المنافع که در شهر ساحلی سوچی در کنار دریای سیاه گرد هم آمده

بودند، پوتین پس از جلسه سه جانبه سران روسیه، قزاقستان و آذربایجان به خبرنگاران می گوید که "استفاده از زور در دریای خزر ناروا و غیر مجاز است و تمامی مسائل باید در فضای روابط دوستانه، درک متقابل و اصول حقوق بین الملل حل شود". روسیه در اساسنامه حقوقی دریای خزر برای کنترل فعالیتهای نظامی در این دریا پیشنهاد کرد: "فرمول حفظ توازن پایدار نیروهای نظامی کشورهای حاشیه گنجانده شود" و ایجاد ساختار نظامی در خزر "در حد کافی و معقولانه" باشد. با در نظر گرفتن این که پنج کشور مذکور درباره گنجاندن موضوع ممنوعیت استفاده از نیرو یا تهدیدات نظامی و بهره برداری صرفاً صلح آمیز از دریای خزر، در مقدمه و در فصل سوم پیش نویس اساسنامه توافق کرده اند، پیشنهاد روسیه، تکمیل این بند با افزودن "قاعده ممنوعیت ایجاد تهدیدات خارجی و حضور نیروهای نظامی کشورهای بیگانه در دریای خزر" می باشد."

**مبنای حقوقی**

نکته قابل توجه آنکه، دلیل اصلی در عدم توافق بر سر عهدنامه های گذشته مابین کشورهای ساحلی که ناظر بر رژیم حقوقی حاکم بر دریای خزر تا به امروز بوده است این است که قبول این معاهدات دارای پیامدهای عظیم در درآمد، اقتصادی و حتی نحوه حاکمیت در کشورهایمانند آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان است. آنها با زبان خوش حاضر نیستند به تعهدات خویش گردن نهند.

آقای یوسف مولایی استاد دانشگاه تهران، حقوقدان و وکیل دادگستری درباره اطلاق دریا به خزر و وجاهت قانونی اظهارات و تاکیدیهای برخی سران کشورهای آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان بر تعیین رژیم حقوقی دریای خزر بر اساس کنوانسیون ۱۹۸۲ اظهار داشت: "در زمان مطرح شدن تدوین کنوانسیون ۱۹۸۲ اتحاد جماهیر شوروی و ایران حضور فعال داشتند. هیچ کدام دریای خزر را به عنوان دریای باز نشناختند و عدم شمول کنوانسیون ۱۹۸۲ به وضعیت دریای خزر آن قدر قطعی است که نباید به آن دامن زد.

وی گفت: " ابتدا به دو دلیل سیاسی و این که آنها می دانستند در صورت اعمال کنوانسیون ۱۹۸۲ باید تقسیم محدوده کشورها بر اساس طول ساحل و وضعیت هندسی ساحل انجام شود، موافق این امر بودند."

وی با حضور در میزگرد ایسنا با اشاره به مقالاتی که در این باره نوشته است اظهار داشت: "نباید از عبارت "تعیین" رژیم حقوقی دریای خزر استفاده کرد زیرا به معنای نادیده گرفتن رژیم حقوقی است و قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و مجموعه نامه هایی که در ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ در مورد شیلات و غیره بوده، کم و بیش به نفع ماست. استفاده از عبارت "تعیین" رژیم حقوقی، نقض غرض است زیرا در این صورت، آثار فروپاشی... ادامه در صفحه ۴

**مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی است**

**دریای مازندران ...**

شوروی به ضرر خودمان را پذیرفته‌ایم و هزینه‌ی این فروپاشی را از حاکمیت خود می‌پردازیم.

وی با اشاره به از همان بحث سازگاری و تطبیق رژیم حقوقی موجود بر این وضعیت با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی گفت: "چون در ایران، فروپاشی اتفاق نیفتاده، حق و حقوقمان ثابت است و مشکلی نیز برای ما وجود ندارد که به دنبال "تعیین" رژیم حقوقی باشیم".

مطبوعات ایران در مورد دریای خزر نوشتند: "دریای خزر در چند قرن گذشته بین ایران و روسیه تقسیم شده گاهی در کنترل ایران و گاهی هم در کنترل روسیه قرار گرفته است. در زمان نادر شاه بخش مهمی از دریا به ایران تعلق داشت و نادر آن را دریای ایران می‌خواند. در زمان پتر کبیر و کشور گنسابی روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی و در پی شکست های پی در پی ایران در جنگ با روسیه که به عقد دو عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) و ترکمنچای (۱۸۲۸) منجر شد، دریای خزر در کنترل روسیه قرار گرفت. در ماده هشت از عهدنامه ترکمنچای همه حقوق ایران در دریای خزر به روسیه تزاری واگذار می‌شود و ایران تنها در بخش ساحلی حق تردد و ماهیگیری بدست می‌آورد. با انقلاب اکتبر و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی فصل نوینی در روابط ایران با آن کشور پهنور گشوده شد، ماده هشت از عهد نامه ترکمنچای ملغی گردید و ایران از حق کشتیرانی با پرچم خود را در دریای خزر بدست آورد، در مقابل قرار داد ۱۹۲۱ با ایران بسته شد. در فصل پنجم و ششم این قرارداد آمده است که ایران تعهد می‌کند که روس های سفید امکان فعالیت را از این منطقه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی را نداشته باشند، این دو فصل همواره مورد مناقشه ایران با اتحاد جماهیر شوروی بوده است. در سال ۱۹۲۷ موافقت نامه ای با اتحاد شوروی به امضاء رسید که در آن صید مشترک و بهره برداری مشترک مطرح گردید. در عهد نامه ۲۵ مارس ۱۹۴۰ قدم های بلند تری برداشته شد و دریای خزر دریای مشترک ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خوانده شد، در فصل اول حق تساوی دو کشور قید شده، در فصل دوم آمده است که این دریا به روی بیگانگان بسته خواهد بود. در فصل های دیگر ده مایل از مرز هر دو کشور آب داخلی محسوب شده، از صید در آن منطقه خود داری خواهد شد. در سال های بعد نامه های الحاقی به آن افزوده شد، ولی آنچه اهمیت دارد همان معاهده مودت منعقد در سال ۱۹۲۱ و موافقتنامه بازرگانی و ناوبری ایران و شوروی در سال ۱۹۴۰

در عهدنامه مودت مابین ایران و جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه منعقد در مسکو مورخ ۸ حوت ۱۲۹۹ (۲۶ فوریه ۱۹۲۱) و دو یادداشت ضمیمه آن در فصل یازدهم از عهدنامه مزبور آمده است چنین می‌خوانیم:

"نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهد نامه، عهدنامه منعقد در دهم فورال مابین ایران و روسیه در ترکمنچای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است، لهذا طرفین معظمین متعاهدین رضایت می‌دهند که از زمان امضای این معاهده هر دو بالسویه حق کشتی رانی آزاد در زیر بیرقهای خود در بحر خزر را داشته باشند". متاسفانه رژیمهای سلطنتی که خودش نوکر امپریالیستها بود و رژیم کنونی جمهوری اسلامی از منافع ملی ایران در دریای خزر حمایت نکردند و به قراردادهای دوجانبه دوستی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی احترام نگذاشتند. ایران را به پایگاه امپریالیستها بر ضد شوروی بدل کردند و به پیمان سنتو پیوستند و در زمان جمهوری اسلامی ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه وقت این قراردادهای را باطل ساخت.

آقای خرم درباره‌ی این ضعف دستگاه حکومتی تصریح کرد: "در فاصله ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۱ ما هیچ گاه از حق مشاع در دریای مازندران استفاده نکردیم. استفاده نکردن از نظر حقوقی یعنی عدم اعمال حاکمیت به عبارت دیگر نتوانستیم در یک برهه زمانی عهدنامه ۱۹۴۰ را پیاده کنیم به دلیل پیاده نکردن و عدم اعمال حاکمیت، مقداری موقعیت حقوقی ما را ضعیف می‌کند حتی در مورد آزادی کشتیرانی نتوانستیم از خط موهوم حسیبقلی آستارا فراتر رویم و این که ما حتی برای بستر و زیربستر دریا یک برنامه تدوین نکردیم و نکته قابل توجه این است که در نقطه‌ای که از نظر سابقه حقوقی مقداری تزلزل ایجاد می‌کند، در ۵۰ سال اخیر نتوانستیم اعمال حاکمیت کنیم زیرا زورش را نداشتیم".

بی‌توجهی ایران نسبت به قراردادهای دو جانبه ممالک پیرامونی دریای مازندران و انعقاد قراردادهای استعماری شرکت‌های بزرگ نفتی با آنریباجان و نظایر آنها وضعیت کنونی را به ضرر ایران تثبیت می‌کند. زمان بر خلاف میل ایران کار می‌گذرد. شرکت‌های نفتی خارجی و ممالک پیرامونی در مناطقی به اکتشاف و استخراج نفت و گاز مشغولند که از جمله ایران بر روی آن مالکیت دارد.

تجربه دریای خزر نشان می‌دهد که ممالکی توان حفظ منافع ملی خود را دارند که باندازه کافی قدرتمند بوده و دارای دوستان پر نفوذ در جهان باشند. رژیم جمهوری اسلامی تنها برای خودش دشمن تراشیده است. اگر رژیمی که در ایران بود از حمایت مردمی برخوردار بود و توان نظامی لازم را داشت با نیروی نظامی از منافع خویش در دریای خزر دفاع می‌کرد. طبیعی است که ایران باید بر اساس اصل دوستی و حسن همجواری با سایر ممالک همسایه به توافق برسد ولی اصول این توافق در قرارداد دوستی ایران و شوروی تدوین شده بود. اگر قرار باشد ضمانت اجرای قراردادهای نیروی نظامی باشد، اگر قرار باشد به بهانه دوستی

منافع مورد توافق به زیر پا گذارده شود آنوقت باید بدنبال راه‌های دیگر رفت. راه حل کنونی بدترین شیوه ایست که رژیم ایران در پیش گرفته است و پای امپریالیستها را به دریای خزر باز کرده و از منافع تاریخی ایران در این دریا گذشته است. رژیم ایران در واقع به همه این ممالک باج می‌دهد تا با رژیم جمهوری اسلامی درنیفتند. بر این خیال باطل دولت ترکمنستان خط قرمزی کشید و علیرغم وعده های قبلیش به ایران که ترکمنستان هرگز پایگاه تجاوز به ایران نخواهد بود بزرگترین پایگاه نظامی آسیای میانه را در ماه گذشته در اختیار آمریکائیا قرار داد. این اقدام تهدید مستقیم علیه ایران است. این اقدام معلوم می‌کند که توافقات بدون پشتوانه حرفه‌ای مفت هستند و بی‌مایه فطری است. رژیمی که از مردمش بیشتر بترسد تا از نیروهای متجاوز خارجی راهی جز باج دادن و فروش منافع ملی ایران ندارد.

در نشست ایران، ممالک پیرامونی بحر خزر دست ایران را به کلی بستند، زیرا که روسای جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه تمایل دو کشور را برای حل همه مسائل بوجود آمده در دریای خزر صرفاً از طریق مسالمت آمیز درچارچوب همکاری برابر پنج کشور ساحلی خزر تأیید نمودند. این تأیید به این مفهوم است که ایران در حالیکه می‌ببند حقوقش پایمال می‌شود حق اعمال زور را ندارد. و ادامه می‌دهند که آنها با این امر موافق می‌باشند که تا انعقاد کنوانسیون در مورد رژیم حقوقی دریای خزر قوانین و مقررات مربوط به این دریا در قراردادهای سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و اتحاد شوروی سابق، به قوت خود باقی است. ولی این دلداری ایران به چه درد می‌خورد وقتی آنچه به قوت خود باقی است اعمال نمی‌شود. وقتی آمریکائیا، اسرائیلیها و ترکیه و ... از نفت خلیج فارس بهره مند می‌شوند و این بر خلاف مصالح ایران است تکیه بر عبارت "به قوت خود باقی است" حرف مفت است. باید قوتی وجود داشته باشد تا این حق را به کف آورد. در همین مذاکرات به یک بیانیه بی‌بو و خاصیت که هرگز ارزش حقوق نداشته و سندیت حقوقی ندارد تکیه می‌شود و می‌آید: "طرفین، دیگر کشورهای ساحلی خزر را به آغاز هر چه زودتر مذاکرات در مورد همکاری در زمینه حفظ صلح، تقویت امنیت و ثبات در این دریا دعوت می‌نمایند. آنها خواستار رد حضور نظامی کشورهای غیرساحلی می‌باشند". ولی تکلیف اکتشاف و استخراج نفت و گاز که ادامه دارد چه می‌شود. مگر نه این است که احترام به معاهدات به معنی آن است که سایر ممالک پیرامونی باید از استخراج غیر قانونی و فروش آن دست بردارند؟ آیا روشن شدن وضعیت حقوقی دریای خزر به روز قیامت موکول شده است؟

\*\*\*\*\*

**صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم**

## سگ زرد برادر...

است. این کشور یهودیان جهان و بویژه منطقه را در درون خودش جمع کرده و با شنشوی مغزی آنها یک ظرفیت عظیم تجربی و فرهنگی جاسوسی پدید آورده است. دولت اسرائیل دولتی ضد دموکراتیک و ضد بشری است. همدستان اسرائیل در منطقه بویژه بخش بزرگی از ناسیونال شونیستهای کرد مرتبا از دموکراتیک بودن اسرائیل سخن گفته و اسرائیل را تنها دولت دموکراتیک در منطقه تبلیغ می کنند. این ریاکاری و چاپلوسی بادمجان دورقابچینان ناسیونالیست کرد برای پرده پوشی و توجیه همدستی آنها با صهیونیستها بر ضد خلقهای منطقه است. ملا مصطفی بارزانی افتخار می کرد که بر ضد اعراب با اسرائیل همدست است. هم اکنون جلال طالبانی و مسعود بارزانی و عبدالله مهدی، حزب دموکرات کردستان ایران و نظایر آنها همه و همه با اسرائیل در منطقه همکاری دارند. دولت اسرائیل از دولت دست نشانده اکراد در شمال عراق حمایت همه جانبه می کند.

پیروان منصور حکمت سالها بعنوان بلندگوی موساد از سیاستهای اسرائیل در "ساختمان سوسیالیسم کیبوتسی"؟؟؟ دفاع کردند و اعلام کردند که دولت اسرائیل را دموکرات دانسته و آنها را بر عربهای مسلمان ترجیح می دهند. این سیاست سیاست دستگاههای جاسوسی اسرائیل در همه جهان است تا اعمال ضد بشری و جنایتکارانه خویش را بر ضد خلقهای منطقه در لباس "دموکراتیک" توجیه کند. یک دولت اشغالگر و آدمکش، نژاد پرست و وحشی خون آشام نمی تواند دموکرات باشد.

امروز در اثر مبارزه حزب کار ایران(توفان) دارودسته های اسرائیلی پیرو منصور حکمت آنچنان بی آبرو شده اند که جرات ندارند به صراحت از صهیونیستهای اسرائیلی دفاع کنند. آنها از سیاستهای اسرائیل در منطقه بر ضد جنبش آزادیبخش فلسطین و لبنان و افغانستان و عراق حمایت می کنند و حاضرند در پارکابی امپریالیست آمریکا به ایران حمله کنند. این همدستان سیاست اسرائیل از بمب اتمی اسرائیل که دنیا و منطقه را تهدید می کند و بمب اتمی واقعی است و تعداد آن بنا بر روایتی به ۱۵۰ عدد می رسد سخنی نمی گویند ولی مرتب از بمب اتمی واهی آخوندها سخن رانده و حق مسلم ایران را در غنی سازی اورانیوم نفی می کنند. این عده حتی از جیمی کارتر آمریکائی که صدای اعتراض به جنایتکاری اسرائیل بلند شده است عقب مانده ترند. این عده چه بخواهند و چه نخواهند، چه آگاه باشند و چه خودشان را علیرغم افشاهگریهای ما به نادانی بزنند سیاست صهیونیستها را در منطقه مورد تأیید قرار می دهند. شعار دادن آنها علیه جمهوری جنایتکار اسلامی کوچکترین تغییری در ماهیت سیاست ارتجاعی و اسرائیل پسند آنها نمی دهد. حمایت از سیاست اسرائیل در منطقه اشکال مختلف دارد. از راست تا "چپ" کشیده می شود. حزب

ما این سیاستها را با تمام قوا افشاء می کند.

در اسرائیل در سالهای ۱۹۸۰ اقلیتی از یهودیان پیدا شدند که با این تعریف از کشور اسرائیل مخالف بودند. دولت اسرائیل در سال ۱۹۸۵ با تصویب اکثریت قاطع نمایندگان کینست(مجلس اسرائیل-توفان) در قانون اساسی آورده شد که به موجب آن هیچ حزبی که برنامه اش آشکارا با اصل "دولت یهود" مابینت داشته باشد و یا پیشنهاد تغییر این اصل را از طرق دموکراتیک مطرح کند اجازه شرکت در انتخابات را ندارد. ما ایرانیها با همین پدیده طور دیگری آشنا هستیم. در ایران یک شورای نگهبان وجود دارد که وظیفه تشخیص این امر را بعد گرفته است. دولت اسرائیل خود "دولت یهود" را رسماً چنین بیان می کند. آقای اسرائیل شاهاک که یک اسرائیلی مترقی است از این تقلب دولت اسرائیل و رسانه های گروهی جهان پرده برداشته و در کتاب خود بنام "تاریخ یهود آئین یهود"(نشر قطره در ایران) از این تعریف رسمی نام برده است. بر اساس این تعریف رسمی، "اسرائیل منحصرأ "متعلق" به اشخاصی است که صرفنظر از محل زندگیشان، توسط مقامات اسرائیل به عنوان "یهودی" شناخته شوند، و لاغیر. به عبارت دیگر اسرائیل به شهروندان غیر یهودی آن که رسماً از نظر طبقه اجتماعی، شهروند درجه دو شناخته شده اند، تعلق ندارد، این عملاً بدین معناست که اگر اعضاء یک قبیله پروئی به آئین یهود در آیند و بر این اساس یهودی محسوب شوند، بلافاصله شهروند اسرائیل شناخته خواهند شد و تقریباً از ۷۰ درصد اراضی ساحل غربی(معادل ۹۲ در صد مساحت کل اسرائیل) که رسماً فقط به یهودیان اختصاص دارد، می توانند استفاده کنند. تمام غیر یهودیان(نه فقط فلسطینیها) از استفاده از اراضی ساحل غربی منع شده اند(این ممنوعیت شامل عربهای اسرائیلی که خدمت وظیفه خود را در ارتش اسرائیل گذرانده و به مدارج بالا رسیده اند نیز می گردد). مورد پرونیهای جدید الخلقه در اراضی ساحل غربی نزدیک نابلس در سرزمینی که سکونت غیر یهودیان در آنجا رسماً مستثنی شده بود، اسکان داده شدند. همه دولتهای اسرائیل حاضرند هر خطری از جمله خطر جنگ را بپذیرند تا اینکه این شهرکها که منحصرأ از کسانی که خود را "یهودی" می خوانند(و نه اسرائیلی آن گونه که اغلب رسانه های گروهی به دروغ ادعا می کنند) تشکیل شده است، صرفاً تحت سلطه "یهود" بماند.

حدود ۹۲ در صد از سرزمین اسرائیل متعلق به دولت است و توسط هیات زمین اسرائیل، Israel Land Authority بر اساس مقررات وضع شده از سوی "صندوق ملی یهود" "National Fund(J.N.F.) وابسته به "سازمان صهیونیست جهانی" "World Zionist Organization" اداره می شود. صندوق ملی یهود، حق اقامت، حق اقدام به هر نوع تجارت و غالباً حق کار را برای غیر یهودیان صرفاً به خاطر آنکه یهودی نیستند، به رسمیت نمی شناسد. در صورتی که یهودیان مجاز به اقامت، تجارت و کار در هر نقطه اسرائیل می باشند. اگر چنین عمل تبعیض آمیزی علیه یهودیان در کشورهای دیگر انجام شود بیدرنگ و با توجیه مخصوص به خود به خود برجسب "یهود ستیزی" خورده و بی تردید موجب بروز اعتراضات عمومی وسیع می گردد. همین تبعیض اگر در اسرائیل اعمال گردد، معمولاً به عنوان بخشی از "ایدئولوژی یهود" به راحتی نادیده گرفته شده و یا چنانچه ندرتا در جایی ذکر شود با یک عذر خواهی رفع و رجوع می گردد. نپذیرفتن حق کار به معنای این است که غیر یهودیان در سرزمین های تحت مسئولیت هیات زمین اسرائیل، برابر مقررات صندوق ملی یهود، رسماً حق کار کردن ندارند. بدون شک این مقررات همیشه یا، غالباً به اجراء در نمی آیند اما به هر حال وجود دارند. هر از گاهی اسرائیل از طریق مقامات دولتی خود دست به تلاشهای تبلیغاتی، می زند مثلاً وقتی که وزارت کشاورزی با جمع آوری میوه باغهای متعلق به یهودیان واقع در سرزمین ملی(یعنی سرزمینی که متعلق به دولت اسرائیل است) توسط کارگران عرب، حتی اگر این کارگران شهروند اسرائیل باشند مخالفت می کند. اسرائیل همچنان یهودیان ساکن "سرزمین ملی" را از اینکه بخشی از زمین خود را حتی برای مدتی کوتاه به اعراب اجاره دهند نیز اکیدا منع کرده و متخلفین را با جریمه های سنگین مجازات می کند، در حالی که برای غیر یهودیان مانعی ندارد که زمین خود را به یهودیان اجاره بدهند. در مورد خودم، این بدان معناست که من صرفاً به خاطر یهودی بودنم حق دارم یک باغ میوه را برای برداشت محصول آن از یک یهودی دیگر اجاره کنم اما یک غیر یهودی اعم از اینکه شهروند اسرائیل باشد یا یک بیگانه مقیم، چنین حقی را ندارد.

شهروندان غیر یهودی اسرائیل در برابر قانون با دیگران یکسان نیستند. این تبعیض در بسیاری از قوانین اسرائیل که در آنها اصطلاحات "یهودی" و "غیر یهودی" معمولاً به صورت واضح بیان نشده است، احتمالاً به دلیل پرهیز از تداخل معنا، مثل قوانین خشک مربوط به مراجعت یهودیان، به چشم می خورد. بر طبق آن قانون، فقط اشخاصی که رسماً "یهودی" شناخته می شوند حق دارند به طور اتوماتیک وارد اسرائیل شده و در آن ساکن شوند. این عده به راحتی... ادامه در صفحه ۶

## دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

**سگ زرد برادر...**

"گواهینامه مهاجرت" دریافت می کنند. این گواهینامه حق شهروندی اسرائیل را در همان بدو ورود، به صرف مراجعت به وطن مادری به همراه حق برخورداری از مزایای مالی متعدد به آنان اعطا می کند که تا حدی با قوانین کشورشان متفاوت است. یهودیانی که از ایالت‌های شوروی سابق به اسرائیل مهاجرت کنند، مبلغی بیش از بیست هزار دلار به ازای هر خانواده به عنوان "حق جذب" دریافت می نمایند. کلیه یهودیانی که به اسرائیل مهاجرت کنند، طبق این قانون، بلافاصله از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در کنگست برخوردار می شوند، حتی اگر یک کلمه هم زبان عبری ندانند."

کار ایدئولوژی ارتجاعی و نژادپرستانه صهیونیستی به اینجا ختم نمی شود. رسانه های غرب همراه با همدستان ایرانی خودشان در مورد صهیونیسم تنها به دروغ متوسل می شوند دارودسته های همفکر منصور حکمت در دفاع از صهیونیسم معتقدند که نباید صفت صهیونیست را در مورد اسرائیل بکار برد زیرا گویا این واژه ایست که "اسلامیستها" در مورد اسرائیل بکار می برند. این دروغگوها به فریب مردم اشغال دارند زیرا که صهیونیستهای اسرائیلی از اینکه خودشان را صهیونیست بنامند ابائی ندارند.

"اسرائیل در میان شهروندان یهودی خود ایدئولوژی انحصارگرایی سر زمین بازخرید شده را تبلیغ می کند. هدف رسمی اسرائیل از کم جلوه دادن تعداد شهروندان غیر یهودی در این ایدئولوژی، که در برنامه درسی کودکان مدارس هم گنجانیده شده به وضوح قابل مشاهده است. آنان فکر کرده بودند که این ایدئولوژی در سراسر اسرائیل یا در آنچه پس از ۱۹۶۷ به عنوان سرزمین اسرائیل خوانده می شود قابل اعمال است. بر اساس این ایدئولوژی، سرزمین بازخرید شده، سرزمینی است که از مالکیت غیر یهودی به مالکیت یهودی در آمده است. این مالکیت می تواند خصوصی، متعلق به صندوق ملی یهود و یا دولت اسرائیل باشد. برعکس، سرزمینی که متعلق به غیریهودیان است، "غیر باز خرید شده" تلقی می شود. بدین ترتیب اگر یک یهودی مرتکب زشت ترین جرائم ممکن گردد، کافی است که یک قطعه زمین از یک غیر یهودی متدین بخرد، تا از این طریق سرزمین "غیر باز خرید شده" تبدیل به "باز خرید شده" شود. با تمام اینها اگر یک غیر یهودی متدین از بدترین یهودی زمینی را بخرد، زمین کاملاً بازخرید شده قبلی مجدداً تبدیل به "غیر باز خرید شده" می گردد. نتیجه منطقی چنین ایدئولوژی، "اخراج" یا به قول آنها "انتقال" همه غیر یهودیان از آن ناحیه از زمینی است که باید "باز خرید" شود. بنابراین مدینه فاضله "ایدئولوژی یهود" مورد قبول دولت اسرائیل، زمینی است که کاملاً "باز خرید" شده و هیچ قسمت از آن مدیون غیر یهودیان یا ساخته و پرداخته آنان نباشد...

به همین ترتیب ایجاد کیبوتس ها که به عنوان تلاشی در جهت ایجاد یک مدینه فاضله مورد تحسین قرار گرفت، در واقع یک مدینه فاضله انحصارگرا بوده و هست، اینها حتی اگر متشکل از منکرین خدا باشند، اصولاً با پذیرش اعراب مخالف بوده و خواستار آنند که اعضای بالقوه را از میان سایر ملیتها انتخاب کرده و ابتداء آنان را به آئین یهود در آورند. لذا تعجبی ندارد اگر فرزندان کیبوتس را نظامی ترین فرقه جامعه یهودیان اسرائیل بخوانیم."

وقتی ما از آبدیهای یهودی نشین سخن می رانیم. آبدیهای هستند که در آنها نه شهروندان اسرائیلی که می توانند غیر یهود باشند بلکه یهودیانی زندگی می کنند که به سرزمینهای باز خرید شده دست یافته اند. اسرائیلیهای درجه دوم حق زندگی در این آبادی نشینها را ندارند. دولت فاشیستی و صهیونیستی اسرائیل یک رژیم نکتبیار را در منطقه خاور میانه علم کرده است. ملل منطقه هرگز به بقاء صهیونیسم در خاور میانه تن نخواهند داد همانگونه که ملت‌های جهان کمر نازیهای نژاد پرست را شکستند کمر صهیونیسم نژادپرست را نیز خواهند شکست.

البته در این باب می توان صفحات فراوانی را پر کرد ولی همین چند نمونه نشان می دهد که دولت اسرائیل یک دولت دموکراتیک آنگونه که پیروان منصور حکمت و رسانه های امپریالیستی قصد دارند بخورد ما دهند نیست. این رژیم دیکتاتوری فاشیستی یهودی است و با آدمخواران باید مبارزه بی امان کرد.

\*\*\*\*\*

**"سوسیالیسم علمی" و ...**

به مقصد نخواهید رسید. این است که حزب طبقه کارگر باید بطور مدام دقت به خرج دهد تا اهداف و نشانیها روشن و پاک در مقابل انظار عمومی قابل فهم و شفاف باشند تا مردم در تجربه عملی خویش به حقانیت ایده انسانی کمونیسم پی ببرند و به این راه برای آزادی بشریت گام بگذارند.

ولی شفافیت در بیان نظریات ایدئولوژیک یعنی دوری از پرگویی، دوری از تفسیرات مشکوک، گمراه کننده، دوری از مرزهای ناروشن و محو شدن تفاوتها، دوری از مبارزه، منفعل و پنهان شدن در سنگر عام گویی، فرار از شرایط خاص بجای مبارزه فعال و اتکاء بر آن و تکیه بر تفاوتها برای وحدت اصولی و روشن شدن خطوط. تکیه بر مبارزه تا معلوم شود کی چه می گوید.

این مقدمه را از آن جهت نوشتیم تا معلوم شود چرا ما با عقبگرد به "سوسیالیسم علمی" که امروزه مفهومی بسیار عمومی و در برگیرنده همه انحرافات مدعی حمایت از سوسیالیسم دارد مخالفیم. "سوسیالیسم علمی" که امروز از آن دفاع می شود آن سوسیالیسم علمی نیست که در دوران مارکس و انگلس از آن دفاع می شد. سوسیالیسم علمی که مارکس و انگلس مورد نظر داشتند در کوره مبارزه در انترناسیونال اول و

در انترناسیونال دوم و در دوران ساختمان موفق سوسیالیسم در زمان لنین و استالین در شوروی که افتخار کمونیستها و موجب خجالت ضد کمونیستهاست آبدیده شده است. سوسیالیسم علمی که امروز از آن صحبت می شود دارای همان مضمونی نیست که در زمان مارکس و انگلس بود. این سوسیالیسم تمام تجارب بیش از یک قرن جنبش کمونیستی و کارگری را در بر می گیرد و امروز نام آن لنینیسم است. ممکن است گفته شود که وقتی ما از "سوسیالیسم علمی" سخن می رانیم منظورمان همان لنینیسم است. حزب ما می گوید چه بهتر که منظورمان را روشن برای فهم مردم بیان کنیم. چرا می ترسیم از لنینیسم دفا کنیم، حتماً دلایل ایدئولوژیک در پس آن پنهان است که ما ترس داریم آنرا در مقابل مردم برملا کنیم. چه بسا دشمنان کمونیسم خویش را به لباس میش در آورده و از هم اکنون مشغولند در جنبش کمونیستی به خرابکاری پرداخته و دید التقاطی را بجای نظریات روشن کمونیستی قالب کنند تا زمینه را برای تخریب این ساختمان فراهم آورند.

خشت اول چو نهد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج.

ما می پرسیم اگر منظور از "سوسیالیسم علمی" همان لنینیسم است چرا ما بدنبال مسایل پیچیده ایم و از راه ساده اهتزاز می کنیم. مگر نه این است که ساده گویی را مردم بهتر می فهمند؟

مارکس و انگلس زمانی از سوسیالیسم علمی در مقابل انواع و اقسام سوسیالیسمهای کاذبی که وجود داشت به دفاع برخاستند که می خواستند تفاوت مدعیان "سوسیالیسم" را نشان دهند. آنها نیامدند دیگری تهیه کنند و هر مدعی حمایت از سوسیالیسم را در آن بریزند هم زنند و به تعدد عددی و قدرت "نیروی سحر انگیز همه با هم" تکیه کنند. آنها مدعی نشدند که سوسیالیسم تخیلی، خرده بورژوائی، فنودالی و ... همه "سوسیالیسم" اند و بهتر است وحدت کنند. مارکس و انگلس آنچه را که تا به آن روز از نظر تاریخی توجیه پذیر و مترقی می دانستند با کشف قانونمندیهای سوسیالیسم علمی که متکی بر تکامل دانش فلسفه، علوم، اقتصاد، و سیاست بود ارتجاعی ارزیابی کردند. زیرا عمر تاریخی آنها به سر رسیده بود. حمایت از سوسیالیسم می توانست در آن زمان همه چیز معنا دهد و مردم را گمراه کند در حالیکه در آن دوران روشنائی و شفافیت طلب می شد و این بود که باید از سوسیالیسم نوع علمی حمایت می گردید.

مارکس و انگلس نتوانستند ظهور پدیده امپریالیسم را پیشگویی کنند و این بود که در مورد انقلابات همزمان در پاره ای از ممالک پیشرفته سرمایه داری و یا در همه آنها نظریاتی می داند که گرچه در همان دوران تاریخی درست بود ولی در قرن بیستم نمی توانست مبنای مبارزه کمونیستها و احزابشان قرار گیرد. این لنین بود که با زنده کردن مضمون انقلابی مارکسیسم، سوسیالیسم علمی را صیقل داد و برای اینکه مردم... ادامه در صفحه ۷

**تجاوزگران استعمارگر باید خاک عراق را بی قید و شرط ترک کنند**

**”سوسیالیسم علمی“ و...**

را از گمراهی برهاند بدرستی نام احزاب سوسیال دموکرات را که تا آن روز احزاب طبقه کارگر محسوب می شدند و به اپورتوننیسم و اکونومیسم و کائوتسکیسم گرویده بودند و از انقلاب دست شسته بودند به نام حزب کمونیست تغییر داد تا طبقه کارگر تفاوت میان انقلاب و ضد انقلاب را بفهمد. در غیر این صورت هنوز سوسیال دموکراتها نیز می توانستند خود را احزاب طرفدار طبقه کارگر جا زنند. این لنین بود که نشان داد آنها احزاب بورژوائی در درون جنبش کارگری هستند. مضحک است اگر کسی بخواهد برای در برگرفتن ”همه کارگران“ نام حزبش را از کمونیست به سوسیال دموکرات بدل کند تا سایر مدعیان سوسیالیست نیز در داخل آن بگنجند. این لقمه بزودی به گندابی وحشتناک بدل می شود. کسانیکه از این راه می روند مضمون انقلابی مارکسیسم لنینیسم را درک نکرده اند. وقتی کسی از لنینیسم دفاع می کند دفاع از یک دوره بزرگ و طولانی تاریخی بعد از مارکس و انگلس است. دوران بروز امپریالیسم و امکان تحقق سوسیالیسم در کشور واحد، دوران جنگهای جهانی و انقلابات ملی و ضد مستعمراتی و برخورد کمونیستها به آن، دوران آزادی ملل در بند و حق تعیین سرنوشت ملتها، دوران تحقق دیکتاتوری پرولتاریا و اهمیت حزب در رهبری انقلاب و ساختمان سوسیالیسم، شناخت عمیق ماهیت طبقاتی دولتها، انقلاب بزرگ خلفهای شوروی و چین، تجربه اندوزی از ساختمان تاریخی سوسیالیسم در کشور شوراها و...

لنینیسم مولود این دوران تاریخی است. **لنینیسم بیانگر مرزها و نه مخدوش کردن آنهاست.**

وقتی شما مرزها را تعیین کنید و یا بخواهید تعیین کنید باید برای آن مبارزه نمائید و این امر به شفافیت و پاکیزگی ایدئولوژیک کمک می کند. در حالی که اگر نخواهید مبارزه کنید و خانه نشین شوید و لم دهید و تنورپهای بی سر و ته ببافید و بحثهای اسکولاستیک بکنید مفهوم عام و بی بو خاصیت ”سوسیالیسم علمی“ در درون کنونی بهترین بهانه است. برای مشوب کردن افکار، ایجاد التقاط، مخدوش کردن مرزها دیگر نیازی به مبارزه نیست، این امر یک قانون خود بخودی نظام سرمایه داری است. بورژوازی خودش این کار را می کند و پرولتاریا باید برای جلوگیری از انحراف فکری با آن مبارزه کند. وقتی مبارزه پرولتاریا موقوف گردد هر تشکلی عملاً به زیر نفوذ افکار بورژوازی می رود که هر روز و هر ساعت مانند باران از آسمان می بارد. سوسیالیسم علمی ”فراغت از مبارزه است دوران مرخصی انقلابی است.

پس روشن است که توسل به ”سوسیالیسم علمی“ چراغ رهنما نیست مظهر گمراهی ایدئولوژیک است. نفی لنینیسم توسط دشمنان لنینیسم است که جرات ندارند با آن مبارزه کنند. پاره ای از آنها به شما می گویند که تفسیر آنها از سوسیالیسم

علمی همان لنینیسم است. معلوم نیست که چرا آنها برای تفسیر خود از سوسیالیسم علمی برای آنکه همه این تفسیر را بفهمند و قبول کنند مبارزه نمی کنند و خود را در پشت سنگر وارفته سوسیالیسم علمی پنهان می کنند. لنینیسم سوسیالیسم علمی نیز هست ولی سوسیالیسم علمی لنینیسم نیست و فرار از لنینیسم است و باین جهت هم پاره ای که جسارت مبارزه انقلابی ندارند این واژه گمراه کننده را برای فریب طبقه کارگر برگزیده اند. طبیعتاً هستند کمونیستهایی که نفهمیده بدنیاال این واژه رفته اند و از کنه مبارزه عظیم ایدئولوژیک که با رویزیونیستهای شوروی بر سر لنینیسم و رویزیونیسم در گرفته است بی خبرند. آنها نمی دانند که این عقب نشینی آنها جدید نیست توطئه رویزیونیستها در قالب دیگرگیت. نخستین بار در قرن گذشته خروشچف لنینیسم را به زیر پرسش برد و از درون آن کمونیسم اروپائی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و راه کسب قدرت از طریق پارلمان یعنی پارلمانتاریسم بورژوائی زاده شد. در دوران خروشچف بود که مفهوم دموکراسی و دولت، غیر طبقاتی شد. تمام مبارزه با رویزیونیسم بر سر مضمون انقلابی مارکسیسم یعنی لنینیسم بود. به سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زمانی که لنینیسم ایدئولوژی آن بود بنگرید و زمانی که ”سوسیالیسم علمی“ آقای خروشچف بر آن حاکم گشت.

برخی برای خود این تصور واهی را آفریده اند که می توانند در این جمع بزرگتر با تفسیرهای عجق و وجق از سوسیالیسم که بخود نام ”چپ“ می دهند از لنینیسم دفاع کنند و سایرین را قانع نمایند. سی سال است که این اتحادهای واهی ”چپ“ که برای آشفته فکری در میان کمونیستها خلق می شود و باید مخرج مشترک اپورتونیستی بین آنها ایجاد کند با شکست مضحکه آمیز روبرو شده است. هر چند سالی مثنی از راه می رسند و به خیال اینکه نخستین آدم و حوایای تاریخ هستند پیامبرگونه از بندگان خویش می طلبند که به راه ”اتحاد چپ“ روند و شکست مکرر را بار دیگر تکرار کنند. اینها کسانی هستند که از دروس تاریخ هیچ نیاموخته و خویش را مرکز جهان کنونی جار می زنند. اینکه تا کنون این سیاست با شکست روبرو شده گویا نه در ماهیت سیاست، بلکه در وجود افراد ناباب بوده، در این بوده که گویا آنها در مرکز توجه قرار نداشته اند و حال، یعنی از این پس همه چیز بر وفق مراد خواهد بود. برخی قربانیان جهل تاریخی نیز به این راه می روند و عاقبت یا قربانی و یا خانه نشین می شوند. ”اتحادهای چپ“ نشانه ضعف است و نه قدرت و به قدرت کمونیستها هرگز نمی افزاید. آنوقت پس از اینکه ”همه“ در این اتحادهای بی سر و ته و بدون اصول و مرز قانع شدند در برنامه خود جای لنینیسم مورد اختلاف را با ”سوسیالیسم علمی“ مورد توافق عوض می کنند. بر این پنداربافی کودکانه که حاکی از

ضعف و ترس از مبارزه است باید گریست. وحدت تنها در روند مبارزه بدست می آید و این مبارزه باید روشن و قابل تعقیب برای همه کمونیستها باشد. مبارزه یواشکی وجود ندارد و برد لای جز هم نمی خورد. آنها که می خواهند با نظریات ضد لنینی مبارزه کنند، نیازی به خلق مجمعی از ضد لنینیستها ندارند تا بلندگوی لنینیسم را با ”سوسیالیستهای علمی“ تقسیم کنند. این مجمع، مجلس سوگواری لنینیسم است که هر اپورتونیست، ضد انقلابی، تروتسکیست، سوسیال دموکرات و رویزیونیستی در آن ساز خود را سر داده روضه خویش را بر ”جنازه“ لنینیسم می خواند. این هم آوایی با دشمنان مارکسیسم لنینیسم است و نه احترام به ”دموکراسی“ و تقویت لنینیسم. لنینیستها باید پرجم خویش را مستقلاً بر پا دارند، مستقلاً سیاست خویش، موضعگیری خویش، نمایشات خویش را بمنصه ظهور برسانند و ابتکار عمل را بدست بگیرند. خود را با ضد لنینیستها قاطی کردن، همیشه به نفع اپورتونیسم است. آنها نمی فهمند که این ”همه“ هیچوقت قانع نمی شوند و جامعه طبقاتی هر روز و هر ساعت ”همه“ های جدیدی خلق می کند که طالبند وقت شما را تا روز قیامت برای ”افتاح دموکراتیک“ بگیرند. کمونیستها هرگز نمی توانند ”همه“ را قانع کنند. این تنوری نه تنها ضد علمی و ضد مارکسیستی است غیر عملی نیز هست و با واقعیت دنیای طبقاتی خویشاوندی ندارد. کسانیکه فکر می کنند در دنیای طبقاتی با تسلط بورژوازی بر همه ماشین شستشوی مغزی قادرند ”همه“ را قانع کنند بوئی از مبارزه طبقاتی نبرده، دشمن طبقاتی را نشناخته و احترام خاص برای بورژوازی بی آزار و ادبیت خلق کرده اند.

رفقای چینی به مناسبت نود و پنجمین سالگشت تولد لنین در مبارزه با رویزیونیستها در همین رابطه از جمله جزوه ”پیروزی کبیر لنینیسم“ در سال ۱۹۶۵ در مجله ”پرچم سرخ“ شماره ۴ (خون چپ) منتشر کردند. در آن می آید:

”۲۲ آوریل امسال مصادف با نود و پنجمین سالروز میلاد لنین کبیر بود.

لنین در مجلس یاد بود یکی از انقلابی ها گفت که مارکسیستها برخلاف آنکسانیکه با سوء نظر به منظور دروغ گوئی و فریب مردم فقط به سخنان زیبا و مداحی های مبتذل اکتفاء می کنند، از مراسم یادبود انقلابیون فقید برای طرح وظایف خود استفاده مینمایند.

امروز هنگامیکه ما از لنین یاد می کنیم، وظیفه عمده ما اینستکه با قاطعیت از احکام انقلابی لنینیسم دفاع کنیم، با تحریفات رویزیونیستهای معاصر در اصول لنینیسم مخالفت ورزیم و مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر را با مبارزه علیه امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا بطور فشرده پیوند دهیم.

ما در سال ۱۹۶۰ به مناسبت جشن نودمین سالگشت تولد لنین با برافراشته نگاهداشتن پرچم لنینیسم، توجه... ادامه در صفحه ۸

**پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است**

**"سوسیالیسم علمی" و...**

خود را به اغتشاش ایدئولوژیکی که رویونیسم معاصر در جنبش جهانی کمونیستی ایجاد کرده بود، معطوف ساختیم و سه مقاله معروف خود را که یکی از آنها "زنده باد لنینیسم" بود، منتشر نمودیم. در این مقالات ما در پرتو احکام اساسی لنینیسم و با در نظر داشتن وضع واقعی جهان کنونی، بطور عمده بر روی مسایل امپریالیسم، جنگ و صلح، جنبش آزادی بخش ملی، انقلابات پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا تاکید نمودیم و ثابت کردیم که لنینیسم، آنطور که رویونیستهای معاصر در باره آن پاره پاره می کنند، "کهنه" نشده است، بلکه لنینیسم نیروی حیاتی لایزال خود را همواره آشکارتر نشان می دهد. هر چند که ما در آن زمان هنوز خروشچف و رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را آشکارا مود انتقاد قرار نداده بودیم، ولی معهذات نظرانی که ما در این مقالات ارائه کردیم، کاملا در خلاف جهت یک سری از نظرات پوچ و بی معنی رویونیستهای خروشچفی قرار داشتند.

این سه مقاله ما نفرت و انزجار رویونیستهای خروشچفی را برانگیخت و ترس و هراس مرگ آلودی بر آنها مستولی ساخت. آنها نظرات ما را طی مقالات و سخنرانیهای گوناگون و با بکار بردن همه گونه حیل و نیرنگ رذیله و بیشرمانه بطور لجام گسیخته مورد حمله قرار دادند. ولی با وجود این، سرانجام، چهره حقیقی رویونیستهای خروشچفی در انظار مردم جهان آشکارتر برملا گردید. بدیهی است که میبایستی مشترکا با مارکسیست-لنینیستهای کشورهای دیگر مبارزه مصممانه خود را علیه این مرتدان از مارکسیسم-لنینیسم و این روند مخالف در جنبش جهانی کمونیستی ادامه دهیم و در آن راه به پیش گام برداریم.

خروشچف از صحنه خارج شد. ولی رهبری جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی مکررا اعلام کرد که از این پس نیز همچنان مشی رویونیستی کامل و رشد یافته خروشچف را وفادارانه تعقیب و خروشچفیم بدون خروشچف را اجراء خواهد نمود. آنها همچنان در مخالفت با کلیه مارکسیست-لنینیستهای انقلابی پافشاری می کنند و تا امروز از تهمت زدن و حمله کردن، با تمام وسایلی که در اختیار دارند، به احکام اساسی لنینیسم مندرجه در مقاله "زنده باد لنینیسم" و دو مقاله دیگر دست نکشیده اند.

از زمان انتشار "زنده باد لنینیسم" و دو مقاله دیگر تا بامروز پنج سال سیری گشته است. واقعیات پنج سال اخیر چه حکمی را ثابت می کنند؟ در این مورد هم اکنون دیگر تاریخ رای کاملا عادلانه خود را داده است و همچنین رویدادهای پنج سال اخیر صحت نظرات ما را کاملا ثابت کرده اند.

ولیدر این مقاله مکانی برای بررسی کلیه مسایلی که در سه مقاله فوق الذکر مطرح نموده ایم، نیست، بنابراین فقط به اظهار نظر در باره برخی از آنها اکتفا می کنیم.

۱- در باره مسئله سرشت امپریالیسم.

رویزیونیستهای خروشچفی تئوری لنینی امپریالیسم را بنام باصطلاح "تکامل خلاق" کاملا تحریف کرده اند.

آنها با ادعا باینکه هم اکنون دیگر سرشت امپریالیسم تغییر یافته است، این واقعیت را نیز که امپریالیسم موجد جنگهای جدید است، نفی می کنند. آنها تبلیغ می کنند که گویا هیئت حاکمه امپریالیسم آمریکا و سران آن "جنگ طلب نیستند" و "همانند ما در فکر تامین صلح" می باشند و باز جار و جنجال براه می اندازند که گویا در حال حاضر "امکانات عملی برای محو قطعی و ابدی جنگ از زندگی جامعه موجود می باشد"، و نیز پیش بینی کرده اند که سال ۱۹۶۰ چنان سالی خواهد بود که در آن تغییر جهان "به جهانی فارغ از سلاح، فارغ از ارتش و فارغ از جنگ"، آغاز خواهد شد.

ما برخلاف رویونیستهای خروشچفی در مقاله "زنده باد لنینیسم" و دو مقاله دیگر خاطر نشان ساختیم که "سرشت امپریالیسم نمی تواند تغییر یابد" و "تا زمانیکه در جهان امپریالیسم کاپیتالیستی موجود است، سزچشمه و امکان جنگ نیز وجود خواهد داشت". ما همچنین اعلام کردیم که امپریالیسم آمریکا نیروی عمده تجاوز و جنگ در دوران کنونی بوده و غدارترین دشمن خلقهای سراسر جهان است. رویدادهای پنج سال گذشته ثابت کردند که ادعاها و اظهارات رویونیستهای معاصر و در راس آنها خروشچف مبنی بر اینکه سرشت امپریالیسم می تواند تغییر یابد و این هم اکنون دیگر تغییر یافته است، فقط و فقط در جهت خدمت به امپریالیسم آمریکا و فلج ساختن اراده خلقهای انقلابی سیر می کند.

با وجود اینکه سیاست تجاوزی و جنگی امپریالیسم آمریکا با مخالفت قطعی خلقهای سراسر جهان روبرو گردیده است و همه جا با شکست مواجه گشته است، ولی تا کنون نه فقط کوچکترین تغییری در این سیاست بوجود نیامده است، بلکه بعکس همواره تشدید می گردد. امپریالیسم آمریکا در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتن از هیچ تلاشی برای تشدید سرکوبی جنبشهای آزادیبخش ملی و گسترار جمعی توده های مردم روگردان نیست.

امپریالیسم آمریکا علی الخصوص در بخش جنوبی ویتنام به "جنگ ویژه" صد در صد غیر انسانی دست زده است، نیروهای نظامی خود و دست نشانگانانشان را به خاک ویتنام جنوبی وارد نموده است، سلاحهای جدید گوناگون بکار برده است و شعله آتش جنگ را دیوانه وار به بخش شمالی ویتنام توسعه داده است.

امپریالیسم آمریکا همپا با تشدید سیاست جنگی خود بهیچوجه آنگونه که رویونیستهای معاصر خواب دیده اند، به خلع سلاح عمومی و کامل تحقق نبخشیده است، بلکه به عکس پیوسته تسلیح عمومی و کامل خود را تشدید نموده است. هزینه نظامی آمریکا هم اکنون دیگر بحد اکثر رقم خود در زمان صلح رسیده است و این بمراتب از میزان هزینه های نظامی زمان جنگ

تجاوزکارانه در کره بالاتر رفته است. نمایندگان امپریالیسم آمریکا همگی چه آیزنهاور و چه کندی و یا جانسون- علی رغم تلاش تنوع اثر رویونیستهای معاصر برای زیبا جلوه دادن آنان، مکررا اعلام کرده اند که ایالات متحده آمریکا "دارای تهور ریسک جنگ می باشد" و برای هرگونه جنگی- محدود یا غیر محدود، هسته ای یا متعارفی، بزرگ یا کوچک- آمادگی- دارد.

آیا این واقعیات می توانند حتی باندازه سرموئی، بعنوان دلیلی بر تغییر سرشت تجاوزکارانه امپریالیسم، فرض گردند؟ آیا سرکردگان امپریالیسم بدینسان "در فکرتامین صلح بوده" و "جنگ طلب نیستند"؟ آیا می تواند ادعا شود که ما به آن جهان ایده آل، یعنی "جهان فارغ از اسلحه، فارغ از ارتش و فارغ از جنگ" وارد شده ایم؟

امروز جانشینان خروشچف یعنی رهبری جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی به منظور فریب خلقها، خود را تحت فشار شرایط موجود مجبور میبینند با ظاهر سازی و عدم رضایت چند شعار ضد امپریالیستی سردهند. ولی آنها دو باره به نواختن آهنگ کهنه شده خروشچف و ثناگوئی امپریالیسم آمریکا ادامه می دهند و جانسون را با بکار بردن کلمات خوش آهنگی مانند "معقول"، "منطقی"، "خوددار"، "با درایت" و غیره ستایش می کنند. آنها همچنین با کلیه وسایل این فکر را تبلیغ می کنند که اتحاد شوروی و امپریالیسم آمریکا می توانند در مسئله تقلیل هزینه های نظامی خود "برای یکدیگر نمونه" باشند.

بویژه این نکته قابل توجه است که رویونیستهای معاصر در زمانیکه راهزنان آمریکائی در مسئله ویتنام نقاب از چهره برافکنده اند و سرشت امپریالیستی خود را کاملا برملا ساخته اند، کما فی السابق با تمام نیروی خود ایالات متحده آمریکا را در پناه می گیرند. یگانه فرق جزئی میان آنها و خروشچف فقط در اینستکه خروشچف فرد بسیار ابلهی بود، در صورتیکه آنها قدری زیرک ترند. خروشچف با مزخرفیافی چنین ادعا می کرد که گویا حادثه خلیج "بک بو" تجاوزی از طرف امپریالیسم آمریکا نبوده است. بلکه این حادثه از طرف چین و ویتنام برانگیخته شده است. این سخنان نوکر چنان شبیه سخنان ارباب می باشد که به پیشیزی نمی ارزد و هیچکس آنها را باور نمی کند، ولی ظاهرا رهبری کنونی حزب کمونیست اتحاد شوروی از گذشته تجربه آموخته و شیوه سخن گوئی دیگری برگزیده است. آنها در همه جا این شایعه و دروغ را پخش می کنند که بعلت اینکه گویا حزب کمونیست چین وحدت اردوگاه سوسیالیستی و همبستگی چین و شوروی را برهم زده است، لذا ایالات متحده آمریکا در تجاوز خود به ویتنام جسارت یافته است. قبل از هر چیز باید متذکر شد که این ادعاها حقایق را کاملا وارونه جلوه می دهند. محقق است که این درست... ادامه در صفحه ۹

## زندانیان سیاسی، بی قید و شرط، آزاد باید گردند



**”سوسیالیسم علمی“ و...**

رویزونیستهای خروشی می باشند که وحدت اردوگاه سوسیالیستی و همبستگی چین و شوروی را برهم زده اند، و همچنین شکی نیست که این درست رویونیستهای خروشی هستند که به امپریالیسم آمریکا در تجاوز به ویتنام جرات داده اند. هدف این ادعا ماهیتا اینست که راهزنان آمریکائی را تیرنه کنند و چنین وانمود سازند که گویا تجاوز آمریکا به ویتنام زائیده خصلت امپریالیسم نیست، بلکه سرچشمه ای دیگر دارد.

آنکسانیکه چنین ادعاهائی می کنند کمافی السابق مدافعین امپریالیسم آمریکا می باشند و درست این اشخاصند که در واقع تجاوز آمریکا را تشویق می کنند.” این مقاله ادامه دارد

\*\*\*\*\*

**اتحاد جماهیر شوروی و...**

در شوروی وضع بکلی فرق کرد. شوروی رویونیستی بیکی از وارد کنندگان صهیونیستهای یهودی از روسیه به اسرائیل شد که پایه های احزاب فاشیستی اسرائیل را تشکیل می دهند-توفان). شوروی تنها دولت مقتدر بود که در نیمه دوم سالهای ۴۰ زمانیکه مسئله خاور نزدیک بحرانی شد، بهیچکدام از طرفین درگیر اسلحه تحویل نداد.

این واقعیات موضع مستقل و نه موضعی که ناشی از علانق سودجویانه باشد را در مسئله برخورد به اسرائیل به اثبات می رساند.

**وضعیت آنروز فلسطین چگونه بود؟**

این وضعیت قبل از هر چیز از تسلط استعماری بریتانیای کبیر که از طرف جامعه ملل در سال ۱۹۲۳ قیمومیت فلسطین را دریافت کرده بود، حکایت می کرد.

پیرامون وضعیت عمومی خاور نزدیک بعد از کنفرانس صلح ۱۹۱۹:

کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ بهر حال پادمان ورسای و پیمان راجع به جامعه ملل- با یاهو گوئیهای خوش آهنگ در مورد تعهدات ملل پیشرفته در قبال ملل کمتر پیشرفته، و همچنین مجددا در مورد حق خود تعیینی سرنوشت، لیکن بدون تعیین موازینی در مورد وضعیت خاور نزدیک را بوجود آورد. آنجا ارتشهای اشغالگر که در آخر جنگ همچنان در مناطق تحت اشغالشان باقی ماندند. بریتانیایها در مصر، فلسطین، سوریه و بین النهرین(مزوپوتامین)، اعراب تحت رهبری فیصل در حجاز با کنترل مرکز عربستان و تادمشق.

پس از مدت کوتاهی بریتانیا و فرانسه نقشه سیاسی منطقه را چنان برهم زدند که تنش ها و انفجارات آتی حتی بدون مسئله فلسطین اجتناب ناپذیر می بود.

در پایان سال ۱۹۱۹ بریتانیا بیروت و سواحل لبنان را به سپاهیان فرانسه واگذار کرد و قیمومیت سوریه در اختیار ژنرال فرانسوی گوار

قرار گرفت.

قدرتهای بزرگ استعمارگر امپریالیستی دست به چه بازی کثیفی زدند. آنها چگونه حکومتها و پادشاهیهای جدید به قدرت رسانیده و از قدرت انداختند و بدون توجه به مصالح قدرتهای درگیر بذرفاق را برای تنشهای آتی در منطقه کاشتند. با افزایش کمی یهودیان در فلسطین این تنش اینک در منطقه تشدید شد و در این میان نقش گروههای صهیونیستی نباید فراموش شود. همان گروههایی که از آغاز قرن بیست برای تشکیل اسرائیل بزرگ به بهای نابودی اعراب آن مناطق، می جنگیدند. آنها از همان زمان بر آن بودند که اسرائیل بزرگ باید در فلسطین پا بگیرد.

قدرت استعماری بریتانیا در بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ حق تشکیل یک دولت یهودی را به رسمیت شناخته بود. برای آنها در این زمان جنبش صهیونیستی که مترصد ایجاد ”دولتی در دولت” بود یک گروه کمکی مناسب در مبارزه با تلاشهای ضد استعماری اعراب محسوب می شد.

این سیاست سپس با حفظ قیمومیت ادامه یافت. ”قیمومیت متن بیانیه بالفور را به مقدمه قرارداد اضافه می کند، در بند ۲ قرار داد مسئولیت ایجاد آنچنان شرایط سیاسی، اداری و اقتصادی در کشور که منجر به تامین وطن ملی صهیونیستی شود به بریتانیای کبیر واگذار شد. در بند ۴ پیش بینی شد که یک ”آژانس یهودی” بمنزله هیات دولتی برسمیت شناخته می شد که وظیفه آنرا داشت مشورت و همکاری با سرپرستی فلسطین در موارد اقتصادی، اجتماعی و سایر مسایل که به استقرار وطن یهودی مربوط می شود بانجام برساند. و در بند ۱۱ به سرپرستی این وظیفه داده شد که با آژانس یهودی همکاری کند تا کلیه امور دولتی، خدماتی و پیشگیری بر اساس عادلانه و مبنای مساوی به انجام برسانند و به عمل در آورند و برای اینکه هر منبع کمکی طبیعی کشور را مورد بهره برداری قرار دهند.

قیمومیت اصولی را که در بند ۲۲ پادمان جامعه ملل آمده بود یعنی اینکه فلسطین نظیر لبنان، سوریه و عراق داری این حق هستند که موقتا به عنوان دول مستقل شناخته شوند، مورد توجه قرار نداد. این امر شامل مشاوره اداری و همکاری یک دولت سرپرست بود تا زمانیکه آنها بتوانند بر روی پای خود بایستند. همچنین قیمومیت به همان گونه به وعده هائی که متفقین پیشتر به اعراب در زمینه حمایت از استقلال آنها داده بودند و یا حتی تبصره امنیتی بیانیه بریتانیا در سال ۱۹۲۲(در خاطرات چرچیل) عمل نکرد. Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, S. 28, Rastatt. (1970).

باین ترتیب در فلسطین سه نیرو عمل می کردند. استعمارگران بریتانیائی، آژانس یهود و فلسطینیها.

مهاجرت یهودیان به فلسطین و نقش آنها در آنجا به صورت زیر تحول یافت:

با باجرا گذاردن... ادامه در صفحه ۱۰

وضعیت جدید به اعراب نشان داد که متفقین دقیقا پادمان سایکس-پیکو را که وجود آنرا بدون وقفه در مقابل حسین و پسرش فیصل با پرگوئی تکذیب می کردند، اکنون به اجراء گذارده اند.(پادمان سایکس-پیکو مورخ ۱۶ ماه مه ۱۹۱۶ یک توافقنامه سری میان دول بریتانیای بزرگ و فرانسه بود که در آن مناطق نفوذ در منطقه خاور میانه و نزدیک میان فرانسه و بریتانیا پس از جنگ جهانی اول تعیین شده بود. این پیمان در نوامبر ۱۹۱۵ میان دیپلمات فرانسوی فرانسیس ژرژ پیکو و دیپلمات انگلیسی مارک سایکس توافق شده بود. بر اساس این قرار دادبریتانیا تسلط بر اردن امروزی، عراق و مناطق پیرامون حایفا را کسب کرد. فرانسه می باید تسلط بر جنوب شرقی ترکیه، شمال عراق، سوریه و لبنان را بدست آورد. هرکدام از این دول حق داشتند در داخل مناطق نفوذ خود حد و مرزهای ممالک مورد نظر خود را تعیین کنند. منطقه ایکه بنام فلسطین نامیده شد باید تحت اداره بین المللی قرار می گرفت- (توفان)

اعراب دست به شورش برداشتند در اورشلیم(بیت المقدس) و جافا نارامی های یهودی سبزینه آغاز شد. کنگره ملی اعراب در دمشق، فیصل را به عنوان پادشاه سوریه و برادرش عبدالله را به پادشاهی عراق برگزید.

بریتانیا و فرانسه علیرغم تغییرات جزئی، به سیاست برنامه ریزی شده خود ادامه دادند. پس از توافق در سان رمو در ماه اوت ۱۹۲۰ ترکیه امضای خود را زیر پادمانی نهاد که بر اساس آن سوریه، بین النهرین، عربستن ومصر از قیمومیت دولت عثمانی خارج شدند. تمامی این توافقات(با تغییرات جزئی) مجددا در سال ۱۹۲۳ یکبار دیگر در لوزان تائید گردید. بریتانیا قیمومیت مصر و کنترل عراق را که از مناطق بغداد، بصره و موصل تشکیل می شد، در دست گرفت.

فرانسه کنترل سوریه(که تا سپتامبر ۱۹۲۰ لبنان را نیز شامل میشد) بدست گرفت. دست فرانسه برای درهم شکستن پادشاهی فیصل باز گذاشته شد. در ماه مارس ۱۹۲۱ وزیر مستعمرات بریتانیا- وینستون چرچیل- کوشید دل یار قدیمی خریدار اسلحه اش فیصل را که کلاهی بزرگ توسط فرانسوی ها سرش رفته بود، دوباره بدست آورد. چرچیل فیصل را در بغداد پادشاه عراق نمود. مشکل اینجا بود که کنگره ملی عراق عبدالله را به این سمت برگزیده بود و حال می بایست برای وی اریکه ای یافت. بریتانیا در فلسطین از قسمت شرق رود اردن کشور اردن را بر پا ساخت و عبدالله را به پادشاهی کشور جدید التاسیس برگزید و سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۲۳ پادمان کفالت فلسطین به اجراء گذارده شد. (G. v. Paczensky, Faustrecht am Jordan? S. 54f., Tübingen 1978).

از همین واقعیات مختصر می توان دید که

**چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است**

آنها این اراضی را از سران قبایلی می خریدند که در فلسطین تسلط داشتند. این طوایف حسینیها Husseinis، نحاشیبیهها Nahashibis، حدیدها Hadis و دجانیزها Dajanis قبلا در دوران امپراتوری عثمانی از موقعیت برتر برخوردار بودند و حال از فروش زمینها سود می بردند. به علت مرتجع بودنشان با دولت امپراتوری عثمانی همدستی می کردند و حال نیز آماده بودند با امپریالیستها و حتی صهیونیستها همکاری کنند بجای اینکه از جنبش ملی رهاپیش عربی - فلسطینی توده های مردم حمایت کنند.

دلیل دوم ترور خونین خشونت آمیز استعمارگران بریتانیایی بعد از اعتصاب عمومی فلسطینیها در سال ۱۹۳۶ بود. در عرض سه سال ده ها هزار فعالین فلسطینی به قتل رسیدند و هزاران نفر ربوده شدند.

این سرکوب نقش قبایل فئودال، افندی ها را بمراتب تقویت کرد که کلیه احزاب فلسطینی و همچنین شورای عالی اعراب را که در سال ۱۹۴۲ تازه تاسیس شده بود تحت کنترل در آوردند.

بر عکس در این سالها جنبش صهیونیستی از همه امکانات استفاده کرد تا مواضعش را تقویت کند. باین نحو توانستند از اعتصاب عمومی سال ۱۹۳۶ سود ببرند تا شرکتهای اقتصادی خودشان را با قدرت جا بیندازند.

این وضعیت عمومی بود که مبتنی بر آن بریتانیای کبیر در بهار سال ۱۹۴۷ به خاطر مناطق تحت قیمومیت به سازمان ملل مراجعه کرد. زیرا اکنون اقلیت یهودی نیز بر ضد تسلط استعمارگران برخاسته بود. اکنون همه ضد بریتانیای کبیر بودند که دست بدامن سازمان ملل شده بود.

در ۲ آوریل ۱۹۴۷ بریتانیای کبیر به منزله کشور قیم از دبیرکل سازمان ملل متحد درخواست کرد مسئله فلسطین را در دستور کار نشست رسمی بعدی مجمع عمومی قرار دهد. و در ۲۱ و ۲۲ آوریل ۱۹۴۷ مصر، عراق، سوریه، لبنان و عربستان سعودی از دبیرکل درخواست کردند که موضوع پایان قیمومیت فلسطین و اعلام استقلال آن را نیز در دستور کار سازمان ملل قرار دهد.

مجمع عمومی یک کمیته ویژه را ( ) موظف کرد به فلسطین برود و به پژوهش مبادرت ورزد. گزارشی که این کمیته در ۳۱ اوت ۱۹۴۷ ارائه داد از دو نقشه تشکیل می شد. نقشه اکثریت تقسیم بر اساس اتحادیه اقتصادی و یک نقشه اقلیت ایجاد یک اتحادیه دول.

#### قطعهنامه تقسیم

قطعهنامه تقسیم بعنوان توصیه فلسطین را به ۶ قسمت اصلی تقسیم می کرد. سه قسمت آن (۵۶ درصد کل منطقه) برای یک دولت صهیونیستی رزرو شد. سه بخش دیگر همراه با یافا (۴۳ درصد) که در محاصره سایر مناطق غریبه بود برای یک دولت... ادامه در صفحه ۱۱

سایرین).

در سال ۱۹۴۴ دولت فلسطین کل اهالی را ۱۷۶۴۰۰۰ تخمین زد (۱۱۷۹۰۰۰ عرب، ۵۵۴۰۰۰ یهودی و ۳۲۰۰۰ سایرین).

در نیمه ماه مه ۱۹۴۸ کل اهالی عرب و یهودی بر اساس همان سبک تخمین قبلی توسط حکومت فلسطین به ۲۰۶۵۰۰۰ نفر رسید (۱۴۱۵۰۰۰ عرب و ۶۵۰۰۰۰ یهودی).

پس از آن سهم یهودیان نسبت به کل جمعیت از ۸ درصد در سال ۱۹۱۸ به ۱۲ درصد در سال ۱۹۲۲، تقریبا ۱۷ درصد در سال ۱۹۳۱، ۳۱ درصد در سال ۱۹۴۴ و در نیمه ماه مه ۱۹۴۸ افزایش یافت. رشد سریع این افزایش جمعیت یهودی تکان دهنده تر است چنانچه این واقعیت در نظر گرفته شود که ضریب خالص رش طبیعی اعراب فلسطین تقریبا ۵۰ درصد بالاتر از یهودیان فلسطینی قرار داشت (۳/۲ در صد به نسبت ۲/۲ در صد). مهاجرت عظیم دلیل رشد سریع سهم یهودی ها نسبت به کل جمعیت بود.

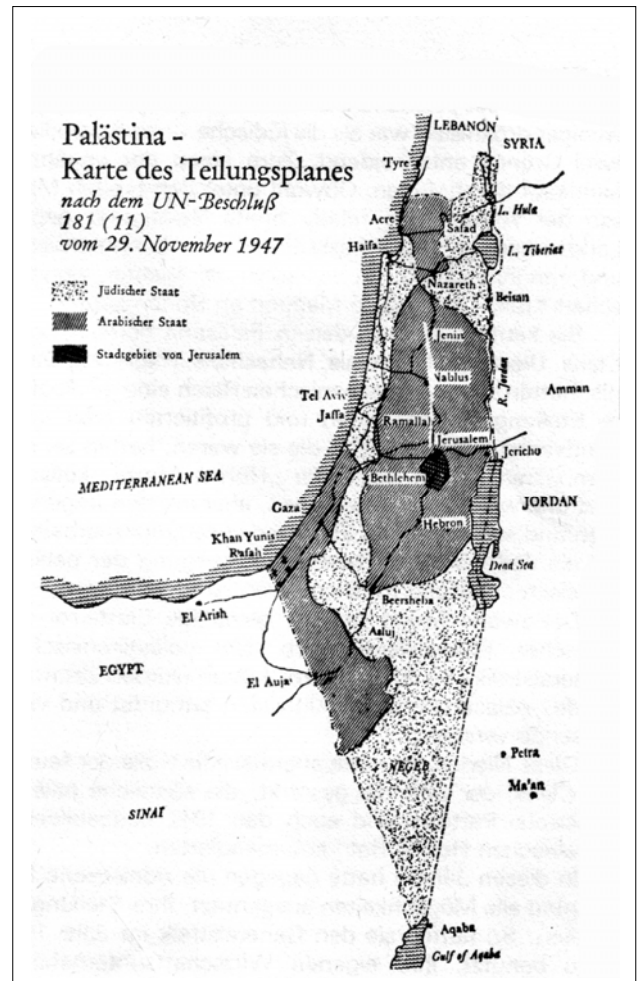
در سال ۱۹۱۸ یهودی ها تقریبا دو درصد (۶۵۷۶۴ هکتار) از کل مساحت کشاورزی (۲۶۳۲۳۱ هکتار) را در اختیار داشتند.

در طی سی سال بعدی یهودیان زمینهای جدیدی خریدند و کل مالکیت خویش بر زمین را تا آخر دوران قیمومیت در ماه مه ۱۹۴۸ به ۱۴۳۸۵۳ هکتار یا ۵ درصد کل زمینها رساندند. معذالک دولت فلسطین در سال ۱۹۴۶ تخمین زد که یهودیان ۱۵ درصد اراضی آباد فلسطین را صاحبند. (Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, S. 28, Rastatt 1970.)

برای نقطه ضعف جنبش فلسطین که در چهل سال اخیر معلوم گردید و خیلی کمتر از یهودیها سازمان یافته بودند قبل از هر چیز دو عامل قطعی وجود دارد. یکی از آنها خریدهای اراضی توسط یهودیان که قبلا به آن اشاره شد. با وجود اینکه در میان توده وسیع اعراب یک جنبش نسبتا وسیع ضد فروش اراضی وجود داشت ولی یهودیان توانستند و بویژه طبیعتا محافل ثروتمند و صهیونیست مقادیر عظیمی اراضی بخرند.

#### اتحاد جماهیر شوروی و...

قیمومیت مرزهای کشور مورد سرپرستی یعنی فلسطین به صورت کامل یک منطقه کشوری به مساحت ۲۶۳۲۲ کیلومتر مربع تعیین شد. به آن مساحت آبی داخل کشوری به مقدار ۷۰۴



نقشه تقسیم فلسطین بر اساس مصوبه سازمان ملل متحد (۱۱) ۱۸۱ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷

کشور یهودی - کشور عربی - منطقه شهری اورشلیم (بیت المقدس)

کیلومتر مربع با دریاچه الحوله Huleh (۱۳ کیلومتر مربع) تیبیریا (طبریة) Tiberias و یا دریاچه جنزارت (Genezareth) (۱۶۱ کیلومتر مربع) و نصف بحر المیت (دریای مرده) (۱۰۴۹ کیلومتر مربع) با کل مساحت بالغ بر ۲۷۰۲۶ کیلومتر مربع، اضافه شد.

زمانیکه متفقین در سال ۱۹۱۸ کشور را اشغال کردند، فلسطین ۷۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت (۶۴۴۰۰۰ نفر عرب (۵۷۴۰۰۰۰ مسلم و ۵۶۰۰۰۰ مسیحی) و ۵۶۰۰۰۰ یهودی).

در سال ۱۹۲۲ یک سرشماری انجام شد و نشان داد که کل جمعیت ۷۵۷۱۸۲ بالغ بر (۵۹۰۰۰۰ مسلم، ۸۳۷۹۴ یهودی، ۷۳۰۱۴ مسیحی و ۹۴۷۴ سایرین) می باشند.

در سال ۱۹۳۱ سرشماری دومی انجام شد که نشان داد که جمعیت در مجموع بالغ بر ۱۰۳۵۸۲۱ افزایش یافته (۷۵۹۷۱۲ مسلم، ۱۷۴۶۱۰ یهودی، ۹۱۳۹۸ مسیحی و ۱۰۱۰۱

## زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

**اتحاد جماهیر شوروی و...**

عربی. اورشلیم (بیت المقدس) و حوالیش (۶۵ در صد) می بایست به صورت یک منطقه بین المللی تحت نظر سازمان ملل بشود.

دولت صهیونیستی طبیعتاً شامل تمام مناطقی می شد که در مالکیت یهودیان و یا مورد سکونت یهودیان بود. معذالک به آنها سرزمینهای وسیعی که مورد توجه صهیونیستها بود افزودند که کاملاً در مالکیت اعراب بود و یا محل سکونت اعراب محسوب می شد. مثلاً فلسطین جنوبی (نجف) که نصف سرزمین فلسطین را در برمی گیرد و در آن تنها ۱/۲ درصد مالکیت یهودی وجود داشت در اختیار مناطق مورد نظر دولت صهیونیستی قرار گرفت.

از جانب دیگر باید دولت عربی حداقل تعداد ممکن یهودی و حداقل ممکن مناطق یهودی نشین را شامل شود. جمعیت دولت صهیونیستی باید شامل ۴۹۸۰۰۰ یهودی و ۴۹۷۰۰۰ عرب باشد، جمعیت دولت عرب برعکس باید شامل ۷۲۵۰۰۰ عرب و تنها ۱۰۰۰۰ یهودی بشود. باقیمانده اعراب و یهودیان باید در منطقه بین المللی اورشلیم (بیت المقدس) زندگی کنند. (ادامه دارد)

\*\*\*\*\*

**زن و عقاید...**

با شاه ایران جواهرات هنگفتی دریافت داشته بود. پلیس ترکیه که این جواهرات بدون کاغذ خرید را در خانه اش یافته بود وی را به جرم دزدی دستگیر می کند. این واقعه پای دربار ایران را به میان می کشد و سرانجام به آزادی فاحشه ترک منجر می شود. دربار ایران از این بذل و بخشش ها بسیار داشت.

در سالهای ۳۲ هم می دانستند که دربار کانون فساد از هر نظر بود. مسابقات زیباترین لب و زیباترین پستان و... و سوپج پارتی اوقات بیکاری درباریان و ایل و تبار آنها را پر می کرد. ایران فاحشه خانه ملک حسین، ملک حسن، پادشاه یونان و روسای ممالک امارات متحده عربی بود. سرمایه های ملی ایران در پای روسپیگری و تقویت انترناسیونالیستی فساد طبقات حاکمه هزینه می شد. زنان درباری و مجیزگویان که حسرت این دوران فساد و

برخورداری از آن "مواهب" را می خورند به نسل جوان در مورد درک دوران "تابناک" سلطنت از مسئله زن در ایران تنها به دروغ متوسل می شوند. آنها درک آخوندها در برخورد به زنان که فقط درکی پورنوگرافیک و از کمر به پائین است را بهانه می کنند تا آب تظہیر بر سر شاه بریزند.

شاه هرگز برای شخصیت زن ارزش قایل نبود. آزادی زن را در کشف حجاب می دانست همانگونه که آخوندها آزادی زن را در حجاب اجباری جستجو می کنند. دستگاه ستم شاهی همیشه با ۸ مارس روز آزادی زنان مخالفت کرد و هر زن و مردی را که می خواست این روز تاریخی را جشن بگیرد به کنج زندان می انداخت. روز زن در دوران ستم شاهی همانقدر تقلبی بود که در دوران استبداد مذهبی. دو رژیم سلطنت و اسلامی ماهیتاً از برخی جهات از یک قماش بودند. هر دو رژیمهای سلطنتی و استبدادی سرمایه داری اند. دارو دسته های ضد کمونیست با حیلہ گری باین ویژگی مهم رژیمهای گذشته تکیه نمی کنند. در حالیکه دشمنی با زنان، تحقیر آنها، تبدیل آنها به کالا، بهره کشی از آنها، اعمال مردسالاری همه و همه در دوران سرمایه داری ممکن است و سرمایه داران خواهان حفظ این وضعی هستند. حتی در پیشرفته ترین ممالک سرمایه داری زنان دارای حقوق مساوی با مردان از نقطه نظر دریافت دستمزد نیستند.

حال خوب است که بیک بازگویی از زبان شاه توجه کنیم: "ارزش زن برای یک مرد فقط زمانی است که زن زیبا و طنناز باشد و بداند چگونه زن بماند.

این داستان آزادی زن! من نمی دانم این فمینیستها چه می خواهند؟ واقعا چه می خواهند؟ شما می گویند برابری حقوق می خواهند، حقیقتاً که! من نمی خواهم بی ادبانه صحبت کنم، اما... زنها می خواهند برابری قانونی داشته باشند. ببخشید که من اینطور صحبت می کنم، ولی این چگونه با استعدادشان جور در می آید؟ زنها نه تنها میکا آنژ و باخ عرضه نداشته اند، بلکه حتی یکدانه آشپز قابل هم از بین خود بیرون نداده اند. به من بگوید نگویند که برای اینکار به زنان امکان داده نشده است. آیا واقعا زنان چنین فرصتی نداشتند

که در طول تاریخ یک آشپز قابل عرضه کنند؟ زنان هیچ چیز با عظمتی عرضه نکرده اند، هیچ چیز!

تنها مطلبی که می توانم در باره زنان بگویم این است که آنها هرگاه به قدرت رسیدند خیلی قسی تر از مردها بودند، بسیار ظالم تر از آنان و خیلی خونخوارتر! زنان بهنگام حکومت قسی القلب اند...

شماها اصولاً مکارید، همه موذی هستید..." (از مصاحبه خانم روزنامه نگار ایتالیائی "اوربانا فالاجی" با شاه از مجله آمریکائی "جمهوری نو" مورخ اول دسامبر ۱۹۷۱).

در مورد این آدم مالخولیائی که سلطنت باید در خانواده اش موروثی باشد چه می شود گفت؟ پسر فاسد و دزدش نیز باید بزعم سلطنت طلبان با روی کار آمدن، همین سیاسیت را ادامه دهد. ملتی که چنین جانورانی برای تسلط بر خود تبلیغ کند و ترجیح دهد لیاقت یک زندگی آزاد و شرافتمندانه و انسانی را ندارد.

حقوق زنان تنها و تنها در جامعه سوسیالیستی امکان تحقق می یابد. زیرا در این جامعه تمام زمینه های مادی برای چنین تحولی در عرصه اقتصادی و حقوقی فراهم می شود. عامل فرهنگی و اجتماعی یعنی افکار سنتی مردم که محصول قرنهای ستم طبقاتی است از امروز به فردا تغییر نمی کند. ولی سوسیالیسم در کنار ایجاد شرایط مادی چنین تحولی، در عرصه فرهنگی و اجتماعی مبارزه می کند تا تقاله های جامعه کهن را بدور افکند و زن را از اسارت برهاند. در جامعه ای که زنان بطور قطعی از اسارت برهند آن جامعه دیگر طبقاتی نیست. کمونیستها با اعتقاد عمیق به مارکسیسم لنینیسم باین راه گام می گذارند.

\*\*\*\*\*

**توفان الکترونیکی شماره ۲۱، ۲۲ و ۲۳ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمائید**

# توفان

الکترونیکی

اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ مه ۲۰۰۸ شماره ۲۱

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

toufan@toufan.org

www.toufan.org

**زنده باد مبارزات رهاییبخش مردم فلسطین و لبنان**

# اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تاسیس اسرائیل

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پس از جنگ جهانی و ضربات هولناکی که به کادرهای حزب کمونیست شوروی که در صفوف نخست جبهه ضد فاشیستی می جنگیدند وارد شده بود، پس از آنکه با زمین سوخته ای روبرو شد که نازیها در شوروی بجای گذارده بودند و ۲۵ میلیون مردم شوروی را به قتل رسانده بودند. پس از اینکه پایان دسیسه امپریالیستها در تجاوز نازیها به شوروی به مفهوم دست کشیدن از توطئه علیه اتحاد شوروی نبود و ارتشهای متفقین و بویژه آمریکا هر لحظه حاضر بودند با بسیج مجدد نازیها آنها را بر ضد اتحاد شوروی به کار بگیرند تا برنامه شکست خورده و ناتمام خود را با موفقیت به پایان برسانند. شوروی سوسیالیستی باید یک سیاست خارجی مدبرانه را اتخاذ می کرد که با تکیه احساس تنفر انسانها نسبت به جنگ امپریالیستی و عذاب وجدانها از آنهمه جنایات تکان دهنده سرمایه داران، کنسرنها و کارتلها و ممالک امپریالیستی راه پیشگیری از جنگ مجدد را هموار سازد و خطر تجاوز به شوروی را به حداقل برساند. اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ سیاست صلح را اتخاذ کرد. کمونیستها در تمام جهان برای حفظ صلح که بسیج مردم برای ممانعت از تجاوز به شوروی بود سازمان یافتند و جنبش عظیمی برای جلوگیری از جنگ فراهم آمد. این سیاست از طرف شوروی در اروپای شرقی و میانه اجرا شد. آنها با پذیرش بی طرفی اتریش خاک اتریش را ترک کردند. پیشنهاد دادند که آلمان متحد و بیطرف بوجود آید که مورد طرد آمریکا و انگلیس و فرانسه قرار گرفت. انگلیسها خواهان آن بودند که باید آلمان را از کشور صنعتی به کشاورزی بدل کرد. تنها مخالفت استالین از این فاجعه جلوگیری کرد. امپریالیستها از همان بدو کار در امر پیشنهادات صلح آمیز شورویها اختلال می کردند و در تلاش بودند تا با استخوان لای زخم گذاردن همیشه امکان فشار به شوروی و خطر حمله به آن را زنده نگاه دارند. جنگ گرم به جنگ سرد بدل شد. کمونیستها با سیاست صلح خویش دست امپریالیستها را در همه جهان باز کردند و فرصت تنفس به شورویها دادند تا به ترمیم خرابیها پردازند. حزب کمونیست آلمان در اسنادی که در این زمینه منتشر کرده است از جمله به مسئله برسمیت شناختن اسرائیل توسط رفقای شوروی می پردازد. چون از این حربه ضد کمونیستها همیشه برای تحریک احساسات ضد شوروی استفاده می کردند و می کنند حزب کار ایران (توفان) لازم دید در این زمینه به اسناد رفقای آلمانی منتشره در سال ۱۹۷۹ رجوع کند:

پاره ای خوانندگان که در مورد مسایل سیاسی مطلعند شاید اکنون پرسند: خوب. آنچه شما می نویسید برایم روشن است، خط مشی ای از میان انبانی از دروغ برایم روشن می شود که سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی را تعیین کرد؟

لیکن ممکن است شماری از افراد پرسند، این چگونه است که اتحاد شوروی موافق تاسیس اسرائیل بود؟

امروز انسانهای زیادی برخلاف شاید ۱۲ سال پیش (از هنگام انتشار این کتاب-توفان) می بینند که اسرائیل یک دولت متجاوز است که همسایگان خود را بمباران می کند، اعراب را در داخل کشورشان مورد تعقیب قرار می دهد، کاملاً با آمریکا همکاری می کند. شوروی چگونه می تواند تاسیس یک چنین دولتی را به حساب مردم فلسطین تأیید کند؟

به عنوان آخرین مطلب در سیاست خارجی اتحاد شوروی در تحت رهبری استالین به مسئله اسرائیل توجه کنیم.

ما خواهیم دید که در آنجا نیز همان خط مشی سیاسی که در اروپای میانه و شرقی و مثلاً در آلمان یعنی مبارزه برای صلح و استقلال و همکاری وجود داشت بروز می کند.

در وهله اول این استدلال را که بلشویکها می خواستند از شر یهودیان خلاص شوند می توان به استناد ارقام بی اعتبار کرد. از ۲۵۶۲۰۰۰ یهودی فراری در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۳۵ تنها ۱۹۳۰۰۰۰ یا ۷۵/۳ درصد شهروندان یهودی اتحاد جماهیر شوروی زندگی نوینی یافتند. اتحاد جماهیر شوروی هیچگاه مهاجرت شهروندان یهودی اتحاد شوروی را به سایر مناطق جهان تشویق نکرد حتی به فلسطین (البته در دوران روی کار آمدن روبزیونیستها... ادامه در صفحه ۹

Workers of all countries,  
unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the  
Party of Labour of Iran

No. 100- Juli. 2008

## زن و عقاید شاهانه

اسدالله علم وزیر دربار اگر با لحن مودب سخن بگوئیم به خواجه حرمسرای شاه معروف بود. دختران ایرانی، ایرلندی، سوئدی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، آمریکائی، ترک و... با پول ملت ایران از خارج برای شاه سفارش می داد تا وی شهوترانی کند و وی نیز از ته مانده هایش نصیبی ببرد. حتی آقای علم به علت شغل شریفشان در پی یافتن معشوقه مناسب برای پسر شاه بود. این حقایق را دیگر نمی شود انکار کرد. خود علم این غلام خانه زاد که نوکر شاه بود تا نوکر ملت ایران در کتاب خاطرات خود شمه ای از آنها را افشاء کرده است. سلطنت طلبان دیگر نی توانند زیرش بزنند. ولی آنها این اقدامات علم را که با پول مالیات مردم در دربار فاحشه خانه باز کرده بود مورد تأیید قرار می دهند. زیرا بازتاب زندگی خود آنها نیز بوده است. برای آنها شاه همه کاره است و دارای همه حقوق ویژه بدکاری و فساد. شاه باید در همه عرصه ها شاه باشد. آنها تازه طلبکار نیز هستند و مدعی اند که شاه های قبلی حرمسرا داشتند ولی محمد رضا شاه تنها زنان باب طبعش را به حرم خود راه می داده است و از سرای خویش با دستمزدهای کلان به دیارشان روانه می کرده است. مطبوعات ترکیه یکروز از راز یک فاحشه ترک پرده برداشتند که به پاس همخوابگی... ادامه در صفحه ۱۱

www.toufan.org صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی  
Postbank Hamburg  
BLZ: 20110022  
KontoNr.: 2573302600  
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس  
Toufan  
Postfach 103825  
60108 Frankfurt